



استفاده از دیپلماسی به عنوان چتر فریب، در جهانی که تروریستها می‌توانند در لباس دیپلمات بر میز مذاکره بنشینند، تنها قربانیانند که صدایشان خاموش می‌ماند. آینده خاورمیانه در گرو صداقت است، نه معامله با کسانی که سال‌هاست میان مذاکره و ترور تفاوتی قائل نیستند.

صفحه ۵



آینده ایران در اسلام‌آباد رقم نمی‌خورد؛ آینده در خیابان‌های ارومیه، مهاباد، سنندج، زاهدان و اهواز، و در اتحاد ما برای پایان دادن به قرنی از استبداد مرکزگرا نهفته است. ما تنها باید آماده باشیم تا در لحظه مناسب، این سیستم پراشکال را برای همیشه از صحنه روزگار حذف کنیم.

صفحه ۷

مصطفی هجری در پارلمان اروپا:

جنبش کورد، جنبشی مستقل و متکی بر اراده‌ی ملت کورد است



تلاش‌های دیپلماتیک دبیرکل حزب در بروکسل و بارسلونا



طی هفته گذشته، دبیرکل حزب جهت انجام چندین دیدار و نشست سیاسی، عازم بروکسل (پایتخت بلژیک) و بارسلون در کشور اسپانیا شد.

کاک مصطفی هجری در جریان دیدارهای دیپلماتیک خود در بروکسل، با مقامات بلندپایه احزاب سوسیالیست اروپا ملاقات نمود و در پارلمان اروپا به ایراد سخنرانی پرداخت. از جمله دیدارهای سیاسی و دیپلماتیک دبیرکل حزب در بروکسل و پارلمان اروپا می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

دیدار با خانم ایراچه گارسیا، رئیس گروه سوسیال دموکرات‌ها. دیدار با دانیال آتارد، نایب‌رئیس هیئت پارلمان اروپا در امور ایران. ملاقات با میشل گیلر، عضو کمیسیون سیاست خارجی پارلمان اتحادیه اروپا. دیدار با پل مانیت، رئیس حزب سوسیالیست بلژیک. نشست با اوین اینجیر، نماینده پارلمان اروپا.

این سفر در فاصله روزهای ۲۵ تا ۲۷ فروردین‌ماه ۱۴۰۵ خورشیدی انجام گرفت. دبیرکل حزب در ادامه سفر خود عازم اسپانیا شد و در نشست جهانی سوسیالیست‌های اروپا شرکت کرد. در این مجمع جهانی که با حضور نمایندگان ۷۰ کشور برگزار شد، کاک مصطفی هجری سخنرانی مفصلی پیرامون وضعیت سیاسی ایران و کوردستان ارائه داد. ایشان همچنین با تعدادی از شخصیت‌های برجسته سیاسی اروپا از جمله ستفان لوین، رئیس حزب سوسیالیست‌های اروپا، اوین اینجیر و آندریاس شیدر (دو عضو پارلمان اروپا) و همچنین جاکومو فلیک (دبیرکل حزب سوسیالیست‌های اروپا) دیدار و گفتگو کرد. در حاشیه این اجلاس سران، دبیرکل حزب با چندین شخصیت رهبر سیاسی کشورهای مختلف نیز دیدار داشت؛ از جمله: محمد اشتایه، نخست‌وزیر پیشین فلسطین. کانر روسو، رهبر حزب «پیشرو» بلژیک. تولای حاتم‌اوغلاری، رئیس مشترک حزب دم. سردیان میلیویویچ، رهبر حزب دموکرات صربستان. همزمان با این دیدارهای سیاسی، جناب مصطفی هجری با رسانه‌های بین‌المللی نظیر Europa Press، Tve و La Sexta به مصاحبه و گفتگو پرداخت.

تداوم حملات تروریستی جمهوری اسلامی علیه کوردها

آنان، میلیتاریزه کردن منطقه و تحمیل فضای رعب و وحشت در کوردستان، بیش از هر جای دیگر ایران به چشم می‌خورد. جمهوری اسلامی در طول یک ماه گذشته، ۱۴ زندانی سیاسی را اعدام و بیش از سه هزار فعال سیاسی را در سطح ایران بازداشت کرده است؛ هم‌زمان به سیاست غصب و مصادره اموال و دارایی‌های مخالفان نظام نیز ادامه داده است. قطع اینترنت که نه تنها نقض حقوق اولیه مردم است، بلکه خسارات چند میلیارد دلاری به اقتصاد کشور وارد کرده، جبهه دیگری از جنگ جمهوری اسلامی علیه مردم ایران است که همچنان ادامه دارد.

جنگ بدون آتش‌بس جمهوری اسلامی ایران علیه مردم ایران، به‌ویژه کوردها، ۴۷ سال است که ادامه دارد.

جمهوری اسلامی ایران به مدت دو هفته جنگ با دشمنان خارجی خود، یعنی آمریکا و اسرائیل را متوقف کرده است؛ اما جنگ علیه مردم ایران، به‌ویژه کوردها، در هیچ‌یک از جبهه‌ها متوقف نشده است.

جمهوری اسلامی پس از اعلام آتش‌بس با آمریکا و اسرائیل، به‌طور مستمر مراکز غیرنظامی حزب دموکرات در اقلیم کوردستان و مقرهای پیشمرگه‌های این حزب را هدف حملات موشکی و پهپادی قرار داده است. این حملات که تعداد آن‌ها از آغاز جنگ تاکنون به بیش از ۱۰۷ مورد رسیده، منجر به شهادت سه پیشمرگه، مجروح شدن تعدادی دیگر و ویرانی‌های گسترده شده است.

تداوم بازداشت فعالان سیاسی و مدنی کورد، پرونده‌سازی برای

چطور مجتبی

امام غایب شد؟

د. آزاد محمدیانی

۷

نگاهی به سخنان دبیرکل حزب

دموکرات در پارلمان اروپا

بهزاد قادری

۶

میراث قاسملو در بحبوحه‌ی

جنگ و آتش‌بس

د. آسو حسن‌زاده

۶

بازترسیم ژئوپلیتیک و

نوزایی اقتصاد جهانی

شاهرخ حسن‌زاده

۵

دیپلماسی ایرانی بهانه‌ای برای

وقت کشی و ترور مخالفان

آزاد مستوفی

۴

اینجا به زبان کوردی سخن می‌گویم تا سهم کوچکی در

مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن زبان مادری ام داشته باشم

(متن سخنرانی دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران در پارلمان اروپا - بروکسل)



در برابر این خواسته‌ی برحق، رژیم پادشاهی و سپس جمهوری اسلامی همواره برای حفظ ساختار تمامیت‌خواه و سلطه‌گر خود، این مطالبه‌ی دموکراتیک و پیشرو را با برچسب تجزیه‌طلبی سرکوب کرده‌اند. آن‌ها با همین دستاویز، صدها هزار نفر را اعدام و زندانی کرده‌اند یا آنان را تحت فشار سیستماتیک ناچار به ترک وطن و آوارگی در غربت کرده‌اند. این در حالی است که تجارب جوامع پیشرفته نشان داده است که پذیرش تفاوت‌ها و به رسمیت شناختن تکثر، نه تنها تهدیدی برای همگرایی نیست، بلکه برعکس، بنیادین‌ترین ابزار برای شکل‌گیری وحدت داوطلبانه و صیانت از مرزهای کشور است. وحدت ملی واقعی تنها زمانی محقق می‌شود که تمامی مؤلفه‌های گوناگون جامعه در نظام تصمیم‌گیری کشور و اداره‌ی مناطق خویش مشارکت فعال داشته باشند؛ نه آنکه جریانی خاص با اهرم سرکوب، تمامیت یک کشور را در انحصار خود بگیرد و دیگران را به حاشیه رانده و از حقوق خود محروم کند.

جنبش ما به این ارزش‌های انسانی متکی است و برخلاف دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، خواستار ثبات و روابط مستحکم ایران با جهان آزاد است.

فراموش نکنید که کوردستان زادگاه جنبش «زن، زندگی، آزادی» است. این ارزش‌ها نزد ما یک اصل و باور بنیادین هستند، نه صرفاً یک شعار. جنبش ما هویت خود را بر پایه همین ارزش‌ها تعریف کرده است؛ از این رو، ما نه به ستم و بی‌ثباتی، بلکه به تحقق این آرمان‌ها می‌اندیشیم؛ مگر آنکه بار دیگر بخواهند ما را حذف کنند.

در پایان، به نمایندگی از ائتلاف احزاب کوردستان ایران و به‌ویژه حزب دموکرات کوردستان ایران، از شما برای اعطای این فرصت سپاسگزارم و چنانچه زمان باقی باشد، آماده ادامه این گفت‌وگو هستم. سپاس از همگی شما.

ضمن عرض سلام خدمت حضار گرامی و نمایندگان محترم پارلمان! در آغاز می‌خواهم از شما سپاسگزاری کنم که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید تا به‌عنوان بخشی از اپوزیسیون ایران بتوانیم از این تریبون دیدگاه‌های خود را درباره امروز و فردای ایران بیان کنیم. امیدوارم این گام، آغاز راهی باشد که در نشست‌های آینده شاهد حضور و طرح دیدگاه‌های شمار بیشتری از نیروهای اپوزیسیون ایرانی در اینجا باشیم. اینکه تصمیم گرفتیم با زبان کوردی با شما سخن بگویم، از این واقعیت ناشی می‌شود که زبان ما بیش از ۱۰۰ سال است که در ایران انکار شده و به رسمیت شناخته نشده است؛ به این معنا که فرزندان ما اجازه ندارند به زبان مادری خود بخوانند و بنویسند. من امروز اینجا به این زبان سخن می‌گویم تا سهم کوچکی در مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن زبان مادری‌ام داشته باشم.

خانمها و آقایان!

این سومین بار است که ایرانیان برای استقرار دموکراسی تلاش می‌کنند؛ به این معنا که مردم ایران همواره در مسیر دستیابی به آزادی و رهایی کوشیده‌اند، اما متأسفانه تاکنون موفق نشده‌اند. از دیدگاه کوردستان و به‌ویژه حزب دموکرات کوردستان ایران، در ایران مشکی بنیادی وجود دارد: دولتی غیرمدنی و انحصارطلب که راه را بر هرگونه آزادی مسدود کرده است.

در تاریخ معاصر ایران، دولت دو بار از مسیر مدنی خارج شده است: نخست پس از انقلاب مشروطه که در آن نظام پادشاهی، دولت را به ساختاری سلطه‌گر بدل کرد؛ و بار دوم از سال ۱۹۷۹ به این سو که نظام دینی، دولت را به ابزاری برای سلطه‌گری و پیشبرد ایدئولوژی خود تبدیل کرد.

در دوران پادشاهی، هویت فارسی به‌عنوان هویت رسمی دولت به‌کار گرفته شد تا تمام تنوعات را حذف کرده و تنها یک هویت، یک زبان، یک تاریخ و یک فرهنگ را بر دیگران تحمیل کند و آنان را همسان‌سازی کند؛ در حالی که ایران کشوری چندزبانه، چندهویتی، چندفرهنگی و چندتاریخی است. در سال ۱۹۷۹ بار دیگر ایرانیان با امید به ساختن نظامی دموکراتیک قیام کردند، اما این بار دولت به دست نظام مبتنی بر ولایت فقیه افتاد و این ساختار نیز تلاش‌های خود را برای حذف آزادی و تکثر در درون ایران آغاز کرد. امروز می‌بینیم که دولت ایران نه تنها تهدیدی برای ایرانیان، بلکه تهدیدی برای سراسر جهان است.

مبارزه‌ی ما در کوردستان، بیش از هر چیز، بر مهار سلطه‌گری دولت استوار است. از دیدگاه ما دولت باید تابع شهروند باشد، نه شهروند تابع دولت. سازوکار پیشنهادی ما برای دستیابی به چنین توازنی، استقرار نظامی دموکراتیک، فدرال و سکولار است؛ ساختاری که با تمرکززدایی از قدرت، راه را بر هرگونه استبداد و سلطه‌گری نهادینه می‌بندد. ما این را تنها راهحل برای ساختن ایرانی دموکراتیک، آزاد و سکولار می‌دانیم؛ ایرانی که متعلق به همه ساکنانش باشد، نه در انحصار یک گروه خاص.

حزب دموکرات:

دفاع مشروع را حق مسلم خود می‌دانیم



حزب دموکرات کوردستان ایران
Democratic Party of Iranian Kurdistan

به اطلاع مردم کوردستان و افکار عمومی جهان می‌رسانیم:

بعدازظهر جمعه ۲۸ فروردین‌ماه، رژیم جمهوری اسلامی بار دیگر حاکمیت اقلیم کوردستان را نقض کرد. این رژیم که در پی تنش‌های اخیر در وضعیت ضعف و استیصال به سر می‌برد، از ترس دیرینه خود نسبت به قدرت و مشروعیت مبارزات آزادی‌خواهانه حزب دموکرات کوردستان ایران، در جریان آتش‌بس دو هفته‌ای با اسرائیل و آمریکا دست به این اقدام زد.

جمهوری اسلامی که طی یک ماه و نیم گذشته بیش از ۱۰۷ بار با موشک و پهپاد به کمپ‌های حزب دموکرات حمله کرده است، در ادامه این اقدامات، بار دیگر کمپ پناهندگان مدنی کوردستان ایران در جژنیکان (نزدیک شهر اربیل) و همچنین گروهی از پیشمرگه‌های حزب دموکرات کوردستان ایران را هدف قرار داد. متأسفانه در نتیجه این حملات، دو پیشمرگه زن به نام‌های ندا میری و سمیرا اللهیاری و نیز شاهین آذربزین (فرزند یک خانواده پیشمرگه) جان باختند و دو پیشمرگه دیگر نیز زخمی شدند.

جمهوری اسلامی مطابق با ماهیت همیشگی خود، در تلاش است شکست‌های نظامی، سیاسی و امنیتی خود را در داخل و خارج از ایران با حمله به کمپ‌ها و مقرهای حزب دموکرات تلافی کند و از مردم کوردستان و جنبش حق‌طلبانه آنان انتقام بگیرد. بی‌تردید این رژیم با ساختاری فرسوده، بیش از هر زمان دیگر در برابر اراده ملت کورد در کوردستان ایران دچار ترس و سردرگمی شده است. از حکومتی که هیچ‌گاه به اصول حقوق بشر و تعهدات بین‌المللی پایبند نبوده است، نمی‌توان انتظار داشت در شرایط کنونی از هدف قرار دادن غیرنظامیان و ساکنان کمپ‌ها خودداری کند.

حزب دموکرات همواره با افتخار در برابر حملات بی‌رحمانه رژیم ایستادگی کرده و از بقا و هویت ملی خود دفاع کرده است. با این حال، ما همواره طرفدار راهحل‌های سیاسی و مسالمت‌آمیز برای مسئله کورد بوده‌ایم و در این مسیر هزینه‌های سنگینی پرداخته‌ایم؛ اما پاسخ رژیم به این رویکرد صلح‌طلبانه، همواره موشک‌باران، ترور، اعدام و سرکوب بوده است.

ما ضمن محکوم کردن شدید این حملات، اعلام می‌کنیم که جمهوری اسلامی ایران به‌طور مستمر توافق‌نامه امنیتی خود با عراق را نقض کرده است. بر این اساس، دفاع مشروع را حق مسلم و قانونی خود می‌دانیم.

هم‌زمان از مجامع بین‌المللی، کشورهای دموکراتیک و متحدان خود می‌خواهیم که در میان هیاهوی بازار نفت و رقابت‌های تسلیحاتی، مطالبات ملت‌های ایران، به‌ویژه مسئله کورد و مبارزات آزادی‌خواهانه آن را به فراموشی نسپارند.

ضروری است حملات علیه کمپ‌های احزاب کوردستان ایران، مدارس، بیمارستان‌ها و مراکز مدنی به‌طور جدی پیگیری و مورد بازخواست قرار گیرد.

جامعه جهانی باید با شناسایی این اقدامات به‌عنوان جنایت جنگی و ایجاد اجماع بین‌المللی برای حفاظت از غیرنظامیان، تحریم‌های مؤثری علیه این رژیم اعمال کند تا امکان استفاده از موشک، پهپاد و عملیات‌های تروریستی از آن سلب شود.

ما ضمن عرض تسلیت به خانواده‌های شهدا، هم‌زمان آنان و تمامی مردم کوردستان، تأکید می‌کنیم که این حملات بزدلانه ما را در مسیر دستیابی به آرمان‌های ملت کورد مصمم‌تر خواهد کرد. همچون گذشته، با تکیه بر اراده مبارزان دموکرات و پشتیبانی مردم، به مبارزه قاطعانه خود ادامه داده و راه تمامی شهیدان آزادی را ادامه خواهیم داد.

مرکز نیروی پیشمرگه کوردستان
۲۸ فروردین ۱۴۰۵ خورشیدی

جامعه بین‌المللی نباید یاری‌رسان بازتولید

یک دولت مرکزگرا در ایران باشد

مصطفی هجری:

اشاره: کاک مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران در نشست‌های یکی از تالارهای پارلمان اروپا برگزار شد؛ وضعیت سیاسی ایران و کوردستان ایران و نیز اهداف مبارزه و تلاش‌های حزب دموکرات را تشریح کرد. این نشست روز چهارشنبه، ۲۶ فروردین‌ماه با حضور «دانیل آتارد»، نایب‌رئیس هیئت پارلمان اتحادیه اروپا در امور ایران؛ خانم «اوین اینجیر»، نماینده پارلمان اتحادیه اروپا و همچنین جمعی از پارلمان‌تارهای احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات اتحادیه اروپا برگزار گردید. در این نشست، نمایندگان حزب دموکرات کوردستان ایران؛ کومله، سازمان انقلابی زحمتکشان کوردستان ایران؛ حزب تضامن دموکراتیک اهواز و حزب مردم بلوچستان سخنرانی‌های خود را ارائه نمودند.

و گسترش تبعیض در ایران می‌انجامد. بنابراین بدون گذر از انحصارطلبی موجود، تحولی واقعی اتفاق نخواهد افتاد. از دیدگاه برخی از جریان‌های اپوزیسیون ایرانی نیز خوانشی در راستای بازتولید انحصارطلبی در فردای جمهوری اسلامی مشهود است. ما در حزب دموکرات کوردستان ایران، در هشتماد سال گذشته و به‌ویژه پس از آغاز جنبش زن، زندگی، آزادی با چنین دیدگاهی به مقابله برخاسته‌ایم.

تغییر در ایران نیاز به تشکیل جبهه‌های متنوع و متشکل از کلیه‌ی هویت‌های داخل ایران دارد. در غیر این صورت حاکمیتی مشابه جمهوری اسلامی سر نخواهد آورد که تهدیدی برای کل جهان خواهد بود. منشأ اصلی اکثر مشکلات ایران، انحصارطلبی غیرقابل کنترل است و این انحصارطلبی تنها در صورتی قابل مهار خواهد بود که هویت‌های متنوع به رسمیت شناخته شده و حاکمیت آینده، دولتی تک ملیتی نباشد، بلکه کلیه‌ی ملیت‌های داخل ایران در آن سهیم باشند.

در پایان اعلام می‌دارم چنین نشست‌هایی می‌توانند سرآغاز درک واقعیت‌های ایران به عنوان کشوری با ملل و هویت‌های متمایز باشند. از همگی سپاسگزارم.

انحصارطلبی تک ملیتی قرار گرفته‌اند. از دیدگاه ما کوردستانی‌ها و بویژه حزب دموکرات کوردستان ایران، گذار به دموکراسی در ایران بدون به رسمیت شناختن این هویت‌ها هرگز محقق نخواهد شد. همزیستی مسالمت‌آمیز این تنوعات تنها تحت عنوان «حقوق اقلیت» یا «حقوق شهروندی» ممکن نیست، بلکه باید هویت ملی همه‌ی ملت‌ها به رسمیت شناخته شود.

مبارزات ملل تحت ستم به‌تنهایی کافی نیست و نیاز به درک و حمایت جامعه‌ی بین‌المللی دارد. جامعه‌ی بین‌الملل نباید دگربار حامی بازتاسیس دولتی انحصارطلب و تمرکزگرا شود. ما در کوردستان در چارچوب ائتلاف احزاب اپوزیسیون کوردستان ایران متحد شده و به مبارزاتمان جهت تحقق حقوق ملی خود ادامه خواهیم داد.

از دیگر سو از سال ۲۰۰۳ کنگره‌ی ملت‌های ایران فدرال را تاسیس کرده‌ایم تا چهره‌ی واقعی و متکثر ایران را ترسیم کنیم، چهره‌ای که نشان از ایرانی کثیرالمله با فرهنگ‌های متمایز دارد. ولی هنوز در جامعه‌ی بین‌المللی، تصور «ایران تک ملیتی و تک زبانی» حاکم است، نگرشی که به تعمیق



متن سخنان کاک مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات در این نشست:

اعضای محترم پارلمان اروپا و حضار گرامی! مايلم در آغاز مراتب قدردانی و سپاسگزاری خود را به برگزارکنندگان این نشست اعلام کنم که فرصتی گرانبها برای نمایندگان ملل مختلف ایران فراهم کرده‌اند. مللی که گاهی به‌عنوان «اقلیت» خطاب قرار می‌گیرند، ولی درواقع در خاک و سرزمین خود اکثریتند و صاحبان واقعی این سرزمینند. ایران از ملتی واحد تشکیل نشده است، بلکه مجموعه‌ای از ملل و هویت‌های متمایز با هم در جغرافیای سیاسی ایران جای گرفته‌اند.

امروز نمایندگان این ملت‌ها در این نشست حضور دارند تا دیدگاه‌های خود را در رابطه با چگونگی روند گذار به ایرانی دموکراتیک، فدرال و سکولار ابراز دارند.

با نگاهی به ترکیب شرکت کنندگان در این نشست، درمی‌یابیم که ایران کشوری همسان نیست که از یک زبان، یک فرهنگ، یک تاریخ و یک هویت تشکیل شده باشد. در حالی‌که از آغاز تاسیس ایران نوین، این هویت‌ها تحت ستم قرار گرفته و تحت لوای یک

مصطفی هجری در نشست "ائتلاف پیشرو" (Progressive Alliance) در اسپانیا:

با این رژیم دیپلماسی خاموش انجام ندهید،
زیرا به آن مشروعیت می‌بخشد

اشاره: آقای مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، در ادامه سفر دیپلماتیک خود به اروپا به اسپانیا رفت و در نشست "ائتلاف پیشرو" (Progressive Alliance) در بارسلونا شرکت کرد. در این نشست که با حضور ده‌ها نخست‌وزیر کشورهای اروپایی، رؤسای احزاب اروپایی، سوسیال‌دموکرات‌های اروپا، فعالان سیاسی و مدنی، نمایندگان سندیکاها، روزنامه‌نگاران، پژوهشگران و نویسندگان و نمایندگان احزاب سیاسی از گوشه و کنار جهان برگزار شد، دبیرکل حزب سخنرانی‌ای ارائه کرد.

متن کامل سخنرانی دبیرکل حزب در این نشست است:

همراهان گرامی!

از این فرصت بسیار گرامی‌ترم. مایه افتخار است که در نشستی از نیروهای پیشرو حضور یافته‌ام که بر این مهم واقفند که مبارزه برای دموکراسی در یک کشور، مبارزه برای دموکراسی در سراسر جهان است. من سلام مردم کوردستان ایران را با خود آورده‌ام؛ ملتی که نزدیک به نیم قرن است در برابر دیکتاتوری ایستادگی کرده و در صف مقدم مبارزه برای دموکراسی در ایران قرار داشته است.

دوستان!

جهان درباره ایران با زبان پرونده‌های هسته‌ای و قیمت نفت سخن می‌گوید. به‌ندرت سخنی از کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌های اهواز، زنان زندانی در اوین، کارگرانی که اعتصاباتشان سرکوب می‌شود، شکنجه، اعدام یا کشتار جمعی معترضان صلح‌طلب به میان می‌آید. ایران برای شهروندان خود زندانی آکنده از شکنجه است و استقرار صلح و ثبات در منطقه و جهان بدون دموکراسی در ایران آینده ناممکن است. درک این واقعیت باید در صدر اولویت‌های نیروهای پیشرو جهان قرار گیرد.

در شرایطی که جنگ میان ایران و آمریکا در حال بازترسیم خاورمیانه است، خطر برای حزب ما، حزب دموکرات، و ملت کورد هرگز تا این اندازه جدی نبوده است. ما نه تنها از سوی رژیم ایران، بلکه از جانب گروه‌های نیابتی آن نیز با تهدید مواجهیم و این تهدیدها، خطرات بزرگی برای ما ایجاد کرده‌اند.

از پایان ماه فوریه تاکنون، ایران بیش از ۱۰۰ بار با موشک‌های بالستیک و پهپاد به حزب ما حمله کرده است. این حملات اردوگاه‌های حزب، بیمارستان‌ها، مدارس، خانه‌های غیرنظامی و منابع آب و برق را هدف قرار

داده‌اند. با وجود همه این‌ها، هدف ما این است که آینده تمامی ملت‌های گوناگون ایران را به محور گفت‌وگوهای بین‌المللی تبدیل کنیم، پیش از آنکه دیگران بدون حضور ما درباره سرنوشت‌مان تصمیم بگیرند.

برای تحقق این امر، باید آلترناتیوی برای رژیم ارائه دهیم. از ماه فوریه، همراه با دیگر جریان‌های سیاسی کورد، ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران را تشکیل داده‌ایم. همچنین در حال گفت‌وگو با دیگر گروه‌های اپوزیسیون ایران به‌طور کلی هستیم. این تلاش‌ها با امید به ایجاد آلترناتیوی دموکراتیک صورت می‌گیرد که درخور فداکاری همه آنانی باشد که توسط این رژیم کشته شده‌اند، زندانی شده‌اند و شما نیز همگی می‌توانید در این مهم‌ترین وظیفه ماست و شما نیز همگی می‌توانید در این روند نقش مهمی ایفا کنید.

ما نیمه‌دایم درخواست کمک خیریه کنیم؛ ما خواهان حمایت هستیم، از همان نوعی که روزی نیروهای پیشرو به «کنگره ملی آفریقا» (ANC) در آفریقای جنوبی ارائه کردند؛ از طریق انجام این سه اقدام مشخص:

نخست، به‌رسمیت شناختن سیاسی: در پارلمان‌های خود، در پارلمان اروپا و در سازمان ملل متحد صدای ما باشید. پرسید: بر سر کوردها چه آمد؟ بر سر زندانیان سیاسی چه آمد؟ از اعدام‌ها چه خبر؟ با این رژیم دیپلماسی خاموش انجام ندهید، زیرا این کار تنها به رژیم خدمت کرده و به آن مشروعیت می‌بخشد.

دوم، خواستار پاسخگویی در قبال حملاتی شوید که علیه پناهندگان سیاسی کورد در اقلیم کوردستان عراق انجام می‌شود. این‌ها جنایات جنگی علیه افرادی است که تحت حمایت بین‌المللی قرار دارند. احزاب شما می‌توانند قطعنامه ارائه دهند و دولت‌هایتان می‌توانند هزینه‌های سنگینی بر رژیم تحمیل کنند.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران:

سازش با تهران زمینه‌ساز گسترش تروریسم و ناامنی است

با این رژیم تنها فرصتی برای گسترش تروریسم و تداوم ناامنی فراهم می‌کند. همچنین از کوردهای مقیم خارج خواسته شده است با برگزاری تجمعات اعتراضی، صدای مظلومیت ملت خود را به مراکز تصمیم‌گیر جهانی برسانند.

ائتلاف در پایان تأکید کرد که این حملات نه تنها خلی در اراده آن‌ها ایجاد نمی‌کند، بلکه عزم آن‌ها را برای ادامه مبارزه تا رسیدن به آزادی و سرنگونی این رژیم راسخ‌تر می‌سازد.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران با صدور بیانیه‌ای حملات موشکی و پهپادی روز گذشته جمهوری اسلامی ایران به مقرها و کمپ‌های پناهندگان سیاسی در اقلیم کوردستان را به شدت محکوم کرد و هشدار داد که سکوت جامعه جهانی و سیاست سازش با تهران، این حکومت را در ادامه «جنایات جنگی و بی‌ثبات‌سازی منطقه» جسورتر می‌کند.

بر اساس این بیانیه، در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۴۰۵ (۱۷ آوریل ۲۰۲۶)، کمپ‌های غیرنظامی و مراکز حزب دموکرات کوردستان ایران هدف حمله قرار گرفت که در جریان آن سه نفر از اعضای این حزب به نام‌های شاهین آذربیزین، ندا میری و سمیرا الهیاری شهید و دو تن دیگر زخمی شدند. این ائتلاف همچنین یادآور شد که در حملات پیشین نیز ۱۱ نفر جان باخته‌اند.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران از دولت فدرال عراق خواست به مسئولیت‌های خود در قبال حفظ جان و امنیت پناهندگان سیاسی عمل کند و تأکید کرد این حملات نقض آشکار توافقات امنیتی میان دو طرف است. همچنین از سازمان ملل متحد به دلیل سکوت در برابر این رویدادها انتقاد کرد و خواستار ثبت آن‌ها به عنوان «جنایت جنگی» شد.

در ادامه، این ائتلاف از کشورهای غربی به دلیل معامله‌گری با تهران انتقاد کرده و اعلام کرد که جمهوری اسلامی از مذاکرات برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند.

در بخش پایانی بیانیه، ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران از سکوت نهادهای بین‌المللی انتقاد کرده و نسبت به سیاست سازش با تهران هشدار داد. این ائتلاف تأکید کرد که از نگاه آن‌ها، مذاکره

حزب دموکرات:

صلح واقعی در گرو سرنگونی

جمهوری اسلامی است



(بیانیه‌ی حزب دموکرات کوردستان ایران درباره مذاکرات ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد)

مذاکرات میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان آغاز شده است. حزب دموکرات کوردستان ایران با حساسیت روند این مذاکرات را دنبال می‌کند؛ مذاکراتی که نه نشانه‌ای از صلح، بلکه بازتولید یک فریب سیاسی در سطح بین‌المللی است.

ترکیب هیأت اعزامی جمهوری اسلامی، هیچ تردیدی درباره ماهیت واقعی این رژیم باقی نمی‌گذارد: ساختاری امنیتی - نظامی که دیپلماسی را به ابزاری برای پیشبرد اهداف سرکوب‌گرانه و مداخله‌جویانه خود تقلیل داده است. سرپرستی این هیأت برعهده محمدباقر قالیباف، از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و از چهره‌های کلیدی ماشین سرکوب و توسعه نظامی منجمه اتمی و موشکی جمهوری اسلامی است؛ فردی که نماد پیوند عریان قدرت نظامی و سیاست در این نظام محسوب می‌شود. همچنین حضور محمد جعفری صحرارودی، فردی که نام او با پرونده ترور دکتر عبدالرحمان قاسملو گره خورده و با حکم جلب قضایی روبرو است، نه یک «اتفاق»، بلکه بیانگر دگرگونی رسمی این رژیم است: ترور به‌عنوان ابزار سیاست خارجی، و مصونیت به‌عنوان اصل حاکم بر ساختار قدرت. حضور چنین عناصری در یک میز مذاکره بین‌المللی، توهینی آشکار به هیأت اعزامی آمریکا، سپس به عدالت، به قربانیان ترور، و به حداقل‌های اخلاقی و حقوقی در روابط بین‌الملل است.

این هیأت، یک هیأت دیپلماتیک نیست؛ بلکه امتداد یک شبکه سازمان‌یافته از خشونت، فریب و عملیات برون‌مرزی است. مذاکره با چنین ساختاری، نه تنها به صلح نمی‌انجامد، بلکه به معنای مشروعیت‌بخشی به سیاست ترور، گروگان‌گیری و نقض سیستماتیک حقوق بشر است و از این نظر آمریکا که خود سپاه پاسداران را سازمان تروریستی خوانده است، با انتقاد جدی مواجه است. تجربه چهار دهه گذشته نیز به‌روشنی نشان داده است که جمهوری اسلامی از مذاکره نه برای حل بحران، بلکه برای خرید زمان، بازسازی توان خود و ادامه همان سیاست‌های مخرب استفاده می‌کند.

ما با صراحت اعلام می‌کنیم: هرگونه تعامل با این رژیم، بدون در نظر گرفتن اصل پاسخ‌گویی و بدون به‌رسمیت شناختن حقوق قربانیان، مشارکت در تداوم بی‌عدالتی است. جامعه جهانی و دولت‌های دموکراتیک در برابر یک انتخاب روشن قرار دارند: یا در کنار مردم ایران و کوردستان و قربانیان ترور و سرکوب بایستند، یا در کنار رژیمی که ترور را به سیاست رسمی خود تبدیل کرده است.

ما خواهان آن هستیم که در تعامل با جمهوری اسلامی تمرکز بر پیگرد قضایی عاملان ترور دولتی و اعمال فشار سیاسی مؤثر و حمایت از مبارزات مردم برای آزادی و عدالت مینا قرار گیرد. همچنین اینکه صلح واقعی در منطقه نه از میز مذاکره با عاملان ترور، بلکه از پایان دادن به مصونیت آنان و استقرار عدالت و سرنگونی جمهوری اسلامی دست می‌آید.

حزب دموکرات کوردستان ایران
هیأت اجرائی
۲۲ فروردین ۱۴۰۵ (۲۰۲۶/۴/۱۱)



سوم، ما را به فعالیت‌های سیاسی خود در رابطه با ایران، خاورمیانه و گذارهای دموکراتیک دعوت کنید. دانش و تجربه‌های خود را با حزب ما و اعضای جوان ما به اشتراک بگذارید. کارشناسان ما را برای مباحث مرتبط با ایران دعوت کنید. از فعالان ما میزبانی کنید. صدای ما را بازتاب دهید. با (PDKI) همچون یک مسئله دوردست برخورد نکنید، بلکه آن را همان‌گونه که هست ببینید: مانند حزب متحد خود، یک حزب سوسیال‌دموکرات با پیشینه‌ای هشتاد ساله که همان مبارزه‌ای را پیش می‌برد که شما انجام می‌دهید، اما در شرایطی به‌مراتب دشوارتر. جمهوری اسلامی دیر یا زود فرو خواهد پاشید. تنها پرسش این است که چه زمانی و چه چیزی جای آن را خواهد گرفت. به ما کمک کنید تا اطمینان حاصل کنیم آنچه جایگزین می‌شود، نظامی دموکراتیک، فدرال و پلورالیست باشد؛ نه فقط برای کوردها، بلکه برای همه ایرانیان و برای منطقه.

سپاسگزارم.
زن، زندگی، آزادی



تنگه هرمز؛ نقطه شکننده در معادلات ایران و آمریکا

ایران در شرایط بحران می‌تواند از موقعیت جغرافیایی آن به‌عنوان اهرم فشار در برابر ایالات متحده و متحدانش استفاده کند؛ موضوعی که نگرانی‌ها درباره امنیت کشتیرانی و ثبات بازار نفت را افزایش داده است.

در ادامه، سیاست‌ها و رویکردهای دونالد ترامپ در قبال ایران در چارچوب تلاش برای مهار تهران و مدیریت ریسک‌های ژئوپلیتیکی منطقه مورد بررسی قرار گرفته است.

این یادداشت همچنین هشدار می‌دهد که حتی در صورت کاهش تنش‌ها یا برقراری آتش‌بس‌های مقطعی، احتمال بازگشت بحران در نقاطی مانند تنگه هرمز و لبنان همچنان وجود دارد.

در جمع‌بندی تأکید می‌شود که خاورمیانه نه در وضعیت جنگ کامل قرار دارد و نه در صلح پایدار، بلکه در یک تعادل شکننده و پرریسک به سر می‌برد؛ وضعیتی که می‌تواند در هر لحظه دوباره به تنش‌های جدی در حوزه انرژی و امنیت منطقه منجر شود.



یک یادداشت تحلیلی منتشرشده در وال‌استریت ژورنال (Opinion) به بررسی تنش‌های مربوط به ایران، اهمیت راهبردی تنگه هرمز و نقش دونالد ترامپ در مدیریت بحران‌های خاورمیانه می‌پردازد. در این تحلیل استدلال می‌شود که خاورمیانه در وضعیتی بسیار شکننده قرار دارد و هرگونه تصمیم یا تحول سیاسی می‌تواند به‌سرعت بر بازار جهانی انرژی و جریان عرضه نفت اثر بگذارد. در این یادداشت آمده است تنگه هرمز یکی از حیاتی‌ترین گذرگاه‌های انرژی جهان باقی مانده و

دیپلماسی ایرانی بهانه‌ای برای وقت‌کشی و ترور مخالفان

دیپلماسی در نگاه نظام ایران، نه مسیری برای حل بحران، بلکه ابزاری برای فرصت‌سوزی و پیشبرد نقشه‌های نظامی است. سال‌ها مذاکرات بی‌حاصل هسته‌ای، گواهی بر این مدعاست که هدف نهایی آن‌ها نه توافق، بلکه وقت‌کشی برای تکمیل پروژه‌های مخرب و تنش‌آفرین در منطقه است.

دولت مدرن و دعوت از مخالفان برای ترور

با ظهور دولت پهلوی، پروژه دولت‌سازی متمرکز آغاز شد. رضاشاه تلاش کرد ساختارهای پیشین را تضعیف و دولت متمرکز ایجاد کند. سمکو شکاک یکی از رهبران کورد بود که در کوردستان نفوذ قابل توجهی داشت و عملاً کنترل برخی مناطق را در دست داشت. او در سال ۱۹۳۰م. در جریان دیدار با نیروهای دولتی که برای مذاکره از جانب رضا خان دعوت شده بود، کشته شد. هرچند در چارچوب رئال پولیتیک حذف رهبران بومی می‌توانست به تحکیم دولت مرکزی اقتدارگرا کمک کند، اما استفاده از مذاکره به‌عنوان تله سیاسی برای حذف و ترور مخالفان، سرمایه اعتماد ملت‌های غیر فارس به حاکمیت را کاهش داد و این اجحاف و ستم مضاعف تاکنون، باعث ادامه‌ی مبارزه‌ی جنبش‌های آزادیبخش شده است.

دیپلماسی ترور و وقت‌کشی آیت‌الله‌ها

پس از انقلابی که توسط آیت‌الله‌ها در سال ۱۹۷۹ مصادره شد و با استفاده از احساسات دینی مردم به یغما رفت، صدور انقلاب با هدف صدور تروریسم دولتی به الگویی برای حذف مخالفان به خارج از مرزها گسترش یافت و مخالفان سیاسی در کشورهای مختلف هدف ترور نیروهای قدس و نیابتی قرار گرفتند که از آنجمله می‌توان به ترور شهید دکتر عبدالرحمان قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان، دکتر شرفکندی، شاپور بختیار، کاظم رجوی و... اشاره کرد. دکتر قاسملو، رهبر جنبش ملی کوردستان فرد دیپلماتی بود که معتقد بود یکی از ابعاد حل مسئله کوردستان دیپلماسی و مذاکره است. در سال ۱۹۸۹ شهید دکتر قاسملو برای مذاکره در مورد حقوق ملت کورد از طرف رژیم ایران با نمایندگان آن کشور به وین دعوت شد، اما در جریان مذاکره ترور شد و جانش را از دست داد. این حادثه تروریستی تأثیر عمیقی بر بی‌اعتمادی کوردها نسبت به مذاکره با ایران گذاشت و یاد ترور سمکو را تشدید کرد.

در همین باب که حاکمیت ایرانی از دیپلماسی و مذاکره برای مذاکره استفاده نمی‌کند، بلکه راهکاری برای وقت‌کشی و ادامه‌ی نقشه‌های جنگ افروزان‌شان است می‌توان به مذاکرات چند و چندین ساله‌ی آنان در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران اشاره کرد. مذاکرات هسته‌ای ایران از سال ۲۰۰۳ آغاز شد، اما مهم‌ترین مرحله آن در فاصله ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ رخ داد که طی آن حدود ۲۰ ماه، بیش از ۱۲ دور مذاکره رسمی و ده‌ها نشست فنی میان ایران و گروه ۱+۵ برگزار شد و در نهایت به توافق برجام در ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵ انجامید. پس از خروج آمریکا از توافق برجام در ۲۰۱۸، مذاکرات احیای آن نیز دست‌کم در هشت دور در وین ادامه یافت. تداوم طولانی مذاکرات که یکی از پیچیده‌ترین فرایندهای دیپلماتیک معاصر ایران بود و همچنین تاریخ مذاکره آنان ثابت کرده است که در مذاکره و دیپلماسی آنچه در ذهن حاکمیت ایرانی می‌گذرد با آنچه به روی کاغذ قرارداد به رشته‌ی تحریر در می‌آورد و با آنچه در عمل انجام می‌شود، گاهی یکی نیست و بسیار متفاوت است.

روسیه حمله کردند و تقریباً تمام اعضای هیئت دیپلماتیک کشته شدند. این حادثه در بستر مذاکرات حساس پس از جنگ ایران و روسیه رخ داد و نشان داد که دیپلماسی به سرعت به خشونت تبدیل شد و البته فشار افکار عمومی و روحانیت بر روند مذاکرات تأثیر داشت و دولت قاجار در کنترل کامل وضعیت امنیتی ناتوان بود. این واقعه موجب بحران جدی در روابط ایران و روسیه شد و فتحعلی شاه مجبور شد برای جلوگیری از جنگ جدید، هیئتی با هدایای ارزشمند به سن پترزبورگ بفرستد.

صفویان، دیپلماسی بهانه‌ای برای احضار و حذف نخبان

یکی از نمونه‌های قابل توجه، سیاست شاه عباس اول در قبال حاکمان گرجستان است. او برخی شاهزادگان گرجی را که متحد ایران محسوب می‌شدند، به دربار دعوت کرد، اما بعدها نسبت به وفاداری آنان تردید پیدا کرد. برای مثال، لوارساب دوم و تیمور از اول که در ابتدا به عنوان حاکمان دست‌نشانده منصوب شده بودند، زمانی که شاه عباس آنان را به حضور فراخواند، از ترس بازداشت یا قتل، از حضور خودداری کردند و به عثمانی پناه بردند. این نمونه نشان می‌دهد که حتی دعوت رسمی به حضور در دربار می‌توانست به‌عنوان تهدید تلقی شود و بی‌اعتمادی در روابط سیاسی منطقه وجود داشت. در دوره صفوی همچون قاجار، دستگاه دیپلماسی نهادینه و مستقل وجود نداشت و مذاکرات مستقیماً تحت کنترل شاه و وزیر اعظم انجام می‌شد. فرستادگان اغلب نمایندگان شخصی شاه بودند و نه دیپلمات‌های حرفه‌ای و مذاکره تابع اراده فردی شاه بود و دیپلماسی آمیخته‌ای بود از رقابت و توطئه‌های سیاسی درباریان برای کسب قدرت و اعمال سیاست‌های ابرقدرت‌ها در ایران. این واکنش نشان می‌دهد که حتی اشکال رسمی و ظاهراً دیپلماتیک تعامل، در بستر ساختار سیاسی صفوی می‌توانست کارکردی امنیتی و کنترل‌گرانه داشته باشد.

در این دوره، دیپلماسی فاقد نهادهای پایدار و حرفه‌ای به معنای مدرن آن بود و فرآیند مذاکره عمدتاً تحت کنترل مستقیم شخص شاه و حلقه محدود درباریان، به‌ویژه وزیر اعظم، قرار داشت. فرستادگان سیاسی اغلب نمایندگان شخصی شاه بودند که بیش از آنکه تابع قواعد تثبیت‌شده دیپلماتیک باشند، مجری اراده فردی حاکم محسوب می‌شدند. در چنین ساختاری، مرز میان مذاکره، نظارت، و حتی حذف سیاسی به‌شدت سیال بود. علاوه بر این، رقابت‌های درباری، توطئه‌های سیاسی و تلاش برای جلب حمایت یا مهار قدرت‌های خارجی مانند عثمانی و بعدها روسیه، دیپلماسی را به عرصه‌ای پیچیده از تعامل میان قدرت، بی‌اعتمادی و محاسبه‌گری بدل می‌کرد. در واقع می‌توان گفت که از قبل دوره صفوی همانند برخی مقاطع بعدی تاریخ ایران، دیپلماسی بیش از آنکه بر اعتماد متقابل استوار باشد، در خدمت مدیریت تهدیدها و بازتولید اقتدار سیاسی قرار داشته است و دارد حتی هم اکنون با وجود وزارت امورخارجه و سفارت‌ها و کنسولگری‌های رژیم ایران در خارج از کشور اما باز هم در هر کشوری "نماینده‌ی ولی فقیه" وجود دارد که تشکیلاتی موازی با وزارت خارجه را هدایت می‌کند.



قیام، نیروهای شیخ عبیدالله بخش‌هایی از استان ارومیه کنونی را کنترل کردند. دولت قاجار که در آن زمان با محدودیت منابع نظامی مواجه بود، علاوه بر اقدام نظامی، تلاش کرد از مسیر دیپلماسی با روسیه و عثمانی نیز قیام شیخ عبیدالله را سرکوب کند. مذاکرات میان دو امپراتوری بر چند محور جلوگیری از گسترش قیام، کنترل مرزها و جلوگیری از شکل‌گیری دولت مستقل کوردستان متمرکز بود. در نهایت، دولت عثمانی شیخ عبیدالله را بازداشت و به حجاز تبعید کرد، جایی که او در سال ۱۸۸۳م. با وجود ابهاماتی درگذشت.

در مورد شیخ عبیدالله، حذف فیزیکی در جلسه مذاکره رخ نداد، اما فرآیند مذاکره به حذف سیاسی او انجامید. در ابتدا دولت‌های منطقه تلاش کردند از طریق واسطه‌ها، روحانیون و مقامات بومی با شیخ عبیدالله ارتباط برقرار کنند و با استفاده از حربه‌ی مذاکرات، زمان بخرند و نیروهای نظامی قاجار به سرعت نیروهای کورد شده و فرصت سازماندهی نظامی برای افسران قاجار فراهم شود و در این میان با وعده‌های محدود، برخی سران عشایر از حمایت کامل از قیام خودداری کردند. در نهایت، مسئله به توافق میان عثمانی و قاجار منتقل شد و ابتکار عمل از دست رهبر قیام خارج شد. تجربه شکست قیام شیخ عبیدالله تأثیر مهمی بر حافظه سیاسی کوردها در عدم اعتماد به حکومت مرکزی داشت، زیرا نظام السلطنه به منظور مشورت در مسائل مرزی ایران و عثمانی، جعفر آقا شکاک را رسماً به تبریز دعوت کرد، ولی به محض ورود جعفر آقا به تبریز، نظام السلطنه به محمد حسین خان ضرغام دستور داد تا جعفر آقا را به محل اقامت خود دعوت کرده و او را به قتل برساند. جعفر آقا را هفت نفر از نگهبانان از جمله یکی از عموهایش همراهی می‌کردند. محمد علی میرزا ولیعهد ایران از طریق تلگراف به نظام السلطنه دستور قتل او را صادر کرد. از دید بسیاری از رهبران جنبش ملی کوردستان، مذاکره با دولت‌های مرکزی لزوماً به معنای پذیرش مطالبات نیست، بلکه فرصتی است تا اشغالگران بر دامنه‌ی فریب و توطئه‌ی خود علیه ملت کورد بیفزایند.

قتل الکساندر گریبایدوف در تهران (۱۸۲۹)

یکی از مهم‌ترین نمونه‌های خشونت در بستر مذاکره، قتل سفیر روسیه در تهران است. الکساندر گریبایدوف، دیپلمات روس، پس از انعقاد عهدنامه ترکمانچای برای پیگیری اجرای مفاد آن به تهران رفت. در جریان تنش‌های سیاسی و مذهبی، جمعیتی به سفارت

فضایی، مذاکره می‌تواند ابزاری تاکتیکی برای کسب مزیت استراتژیک باشد و در اندیشه ماکیاوولی، حاکم برای حفظ قدرت می‌تواند از فریب، پیمان‌شکنی و خشونت استفاده کند. در شهریار، ماکیاوولی تأکید می‌کند که فرمانروا باید هم "روباه" باشد و هم "شیر" و در این چارچوب اخلاق تابع مصلحت سیاسی است و مذاکره می‌تواند ابزاری برای حذف دشمن باشد و مشروعیت از قدرت ناشی می‌شود نه از اعتماد.

در تحلیل سیاست ایران، برخی پژوهشگران معتقدند که ترکیب ایدئولوژی انقلابی و ملاحظات امنیتی، زمینه‌ساز نوعی پراگماتیسم سخت‌گیرانه شده است (Abrahamian 2008) البته در دوره‌های صفوی و قاجار نیز نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد دیپلماسی همواره صرفاً ابزار مصالحه نبوده و گاه در بستر رقابت قدرت، خشونت، حذف فیزیکی یا استفاده‌ی ابزاری از مذاکره مشاهده می‌شود. با این حال باید تأکید کرد که در دوره‌های پیشامدرن، مرز میان «مذاکره» و «زور» بسیار سیال‌تر از دیپلماسی مدرن بود و قتل فرستادگان یا حذف طرف مذاکره در بسیاری از امپراتوری‌ها (عثمانی، روسیه، مغول، اروپای قرون وسطی) نیز رخ داده است.

قاجار، مذاکره به‌عنوان ابزار مهار سیاسی

روابط میان قاجار و کوردستان، به‌ویژه از قرن نوزدهم به بعد، اغلب در چارچوب تنش میان تمرکزگرایی و خودمختاری بود. در دوره قاجار، دولت ایران با چالش‌های متعدد داخلی و خارجی که ناشی از ناتوانی و ضعف مدیریتی پادشاه در اداره‌ی امور کشور و سرسپرده بودن برخی صدراعظم‌ها بود، مواجه بود. در چنین شرایطی، کوردستان که گوشت قربانی در مرز دو پادشاهی قاجار و عثمانی قرار داشت اهمیت ژئوپولیتیک و ویژه‌ای نیز پیدا کرد. در این دوره، دولت قاجار غالباً از ترکیبی از مذاکره، امتیازدهی محدود و فشار نظامی برای مدیریت رهبران بومی استفاده می‌کرد. تجربه قیام‌هایی مانند جنبش شیخ عبیدالله نهری نشان می‌دهد که مذاکره لزوماً به مشارکت سیاسی پایدار منجر نشد، بلکه در بسیاری موارد بخشی از استراتژی مهار و تضعیف قدرت حاکمان بومی بود. قیام شیخ عبیدالله یکی از نخستین حرکت‌های سیاسی بود که ایده‌ی نوعی موجودیت سیاسی کورد را بطور صریح مطرح کرد. شیخ عبیدالله رهبر طریقت نقشبندی بود و نفوذ او ترکیبی از مشروعیت مذهبی - ملی، قدرت نظامی و توانایی اتحاد میان کوردها و جلوگیری از تنش با ارامنه را در بر می‌گرفت. در جریان



آزاد مستوفی

در گروه ۸۶ نفره‌ی ایرانی از جناح‌های مختلف حکومتی برای گفتگو با مقامات بلندپایه‌ی آمریکایی در اسلام آباد پاکستان در روز دهم اپریل ۲۰۲۶، لیستی از افراد تروریست حضور داشتند که جزو تیم مذاکره کننده ایرانی قرار داشتند. این مشاهده من را واداشت تا نگاهی گذرا بر تاریخ دیپلماسی ایرانی با مخالفانش داشته باشم، از این منظر که حاکمیت ایرانی همواره از این گزینه برای حذف فیزیکی مخالفانش یا ادامه‌ی سیاست‌های جنگ‌افروزی استفاده کرده است. در نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل، مذاکره به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای کاهش تعارض و مدیریت بحران شناخته می‌شود. با این حال، بررسی تاریخی نشان می‌دهد که در برخی موارد، دولت‌های مستقر در ایران از مذاکره نه به‌عنوان ابزار حل اختلاف، بلکه به‌عنوان تاکتیکی برای خرید زمان یا حذف فیزیکی آنان استفاده کرده‌اند و این سنتی دیرینه در میان آنان بوده است. در این مقاله با تحلیل تاریخی نمونه‌هایی از ترور جعفرآغا شکاک در بعد از قیام شیخ عبیدالله نهری گرفته تا ترور سمکو شکاک در دوره رضاشاه، ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو در وین و نیز تجربه مذاکرات هسته‌ای، تلاش کرده‌ام به‌صورت گذرا عنوان کنم که چگونه مفهوم رئال پولیتیک و پراگماتیسم ماکیاوولیستی در برخی دوره‌ها الگویی رفتاری حاکمیت ایرانی در مذاکره و دیپلماسی بوده است.

رئال پولیتیک و منطق بقا

مفهوم رئال پولیتیک که در سنت اندیشه سیاسی اروپا، به‌ویژه در آثار بیسمارک و نظریه‌پردازان رئالیسم مطرح شد، سیاست را عرصه رقابت قدرت می‌داند. در این چارچوب، دولت‌ها به‌جای پایبندی به اخلاق هنجاری، بر اساس منافع ملی عمل می‌کنند. هانس مورگنتا استدلال می‌کند که سیاست بین‌الملل تابع "منافع تعریف‌شده در قالب قدرت" است. (Morgenthau 1948) در چنین

مذاکره با هیأت تروریستی در سایه آتش‌بس؛ فریب به جای صلح



د. منصور سهرابی

موشکی ایران نیز یاد می‌شود. حضور او در رأس یک هیأت صلح، به سختی می‌تواند نشانه‌ای از تمایل واقعی به آرامش باشد. در کنار قالیباف، نام محمد جعفری صحرارودی نیز به چشم می‌خورد؛ فردی متمم در ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو در وین. حضور او بار دیگر یادآور این واقعیت تلخ است که جمهوری اسلامی نه تنها از سیاست ترور و حذف منتقدان دست برداشته، بلکه تروریست‌های قدیمی را با عناوین رسمی به صحنه دیپلماسی بازگردانده است. چنین ترکیبی، ماهیت مذاکرات اسلام‌آباد را به روشنی زیر سؤال می‌برد.

نمی‌توان هیأتی با چنین سابقه و ترکیبی را هیأت صلح نامید. در واقع، این گفت‌وگوها بیش از آنکه درباره صلح باشند، تلاشی برای بازسازی چهره‌های آسیب‌دیده هستند؛ تلاشی از سوی حکومتی که در جنگ اخیر ضربات شدیدی دریافت کرده و به دنبال فرصتی است تا از فشار نظامی و اقتصادی بکاهد و نیروهای خود را بازسازمان دهد. در طول این جنگ، اسرائیل نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. حملات دقیق و پرسدند ارتش اسرائیل، زیرساخت‌های موشکی و شبکه‌های فرماندهی سپاه پاسداران را در هم شکست. این اقدامات در هماهنگی با واشنگتن طراحی شد و بسیاری از چهره‌های کلیدی سپاه و رده‌های امنیتی از میان رفتند. جمهوری اسلامی، که سال‌هاست با اتکا به سپاه خود را تکیه‌گاه قدرت منطقه‌ای می‌نامید، در عرض چند هفته بخش چشمگیری از ظرفیت نظامی و اطلاعاتی‌اش را از دست داد. در این شرایط، آتش‌بس موقت برای تهران بیش از هر چیز یک تنفس استراتژیک تلقی می‌شود، نه فرصتی برای صلح.

قالیباف و همراهانش در اسلام‌آباد به‌خوبی می‌دانند که بدون این آتش‌بس، ساختار نظامی حکومتشان امکان دوام نداشت. اما همان‌قدر که این آتش‌بس برای

آن‌ها فرصتی حیاتی است، برای جامعه جهانی تله‌ای سیاسی به حساب می‌آید. چرا که هرگونه توافق بدون تغییر بنیادین در رفتار و ماهیت سپاه پاسداران، عملاً به احیای همان چرخه‌ای خواهد انجامید که از ویرانه‌های جنگ دوباره بحران خواهد ساخت.

از این منظر، باید با احتیاط به اصطلاح مذاکرات صلح نگریست. حکومت ایران در طول دهه‌های گذشته بارها از دیپلماسی به‌عنوان ابزاری برای تنفس و بازسازی نیروهای نظامی‌اش استفاده کرده است. همان‌گونه که در پرونده هسته‌ای دیدیم، توافق‌ها نه راهی به سوی اصلاح، بلکه ابزاری برای خرید زمان بودند. اکنون نیز ظاهراً همان الگو تکرار می‌شود: گفت‌وگوهایی که در ظاهر درباره صلح‌اند، اما در باطن تلاشی برای ماندگاری قدرتی نظامی‌امنیتی.

از منظر کوردها، این صحنه بار دیگر یادآور تضاد آشکار میان ادعای مذاکره برای صلح و واقعیت رفتار تهران است. کشوری که رهبران کورد را در میان گفت‌وگو ترور کرد، امروز با همان چهره‌ها در لباس دیپلمات بر سر میز مذاکره نشسته است. آیا چنین هیأتی می‌تواند حامل پیامی برای صلح و اعتماد باشد؟

جنگ اخیر نشان داد که محور قدرت در تهران فروپاشیده و سپاه پاسداران، که سال‌ها ستون این رژیم بود، اکنون به سایه‌ای خسته و زخمی تبدیل شده است. مرگ خامنه‌ای، اگرچه خلأ بزرگی در رأس هرم قدرت به وجود آورده، اما فرصت بازاندیشی را نیز برای نیروهای داخلی و منطقه‌ای فراهم کرده است. با این حال، نشانه‌ای از تغییر بنیادین در رفتار جمهوری اسلامی دیده نمی‌شود؛ حذف رهبر، لزوماً به تغییر ساختار نمی‌انجامد، وقتی همان سپاه و همان شبکه‌های امنیتی هنوز تصمیم‌گیر واقعی‌اند.

در چنین شرایطی، گفت‌وگو با رژیم

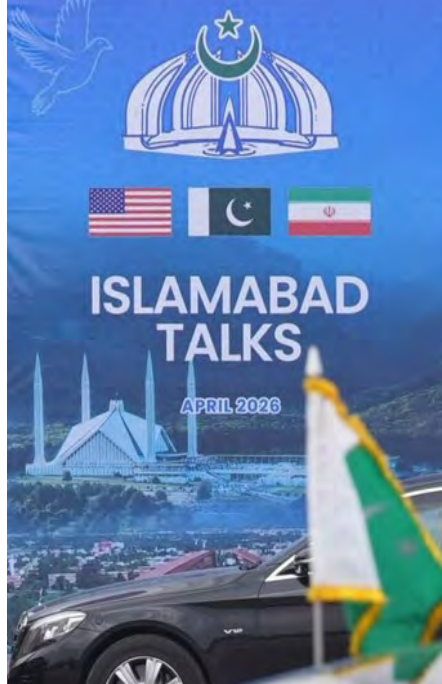
که عملاً توسط نهادهای تروریستی اداره می‌شود، نه تنها بی‌ثمر بلکه خطرناک است. هرگونه توافق با چنین ساختاری، در واقع خون تازه‌ای در رگ‌های همان سیستمی می‌دمد که دهه‌هاست منطقه را بی‌ثبات نگه داشته است. جامعه جهانی باید به جای مشروعیت‌بخشی به این نمایش دیپلماتیک، بر پاسخ‌گویی عاملان جنگ و ترور تمرکز کند.



اسرائیل در این جنگ ثابت کرد که نه تنها توانایی فنی و اطلاعاتی بالایی دارد، بلکه آماده است برای مهار ایران دست به اقدام مستقیم بزند. آمریکا نیز در ادامه این مسیر، با ترکیبی از قدرت نظامی و فشار دیپلماتیک تلاش کرد جمهوری اسلامی را به عقب براند. اما اگر نتیجه این فشارها به جای فروپاشی ماشین جنگی ایران، به احیای آن از راه مذاکره بینجامد، همه تلاش‌ها و قربانیان این جنگ بی‌ثمر خواهند بود. وظیفه نهادهای بین‌المللی و نیروهای

منطقه‌ای است که مفهوم صلح را از تسلیم در برابر فریب متمایز کنند. صلح واقعی تنها زمانی معنا دارد که عدالت برقرار شود و مکانیزم‌های نظامی و تروریستی از قدرت کنار گذاشته شوند. اما چنانچه همان ساختارهای نظامی اکنون در قالب مذاکره بازگردند، نتیجه چیزی جز بازسازی خشونت نخواهد بود.

در پایان، باید گفت مذاکرات اسلام‌آباد



بیش از آنکه نشانی از صلح داشته باشد، ادامه همان سیاست دیرینه جمهوری اسلامی است: استفاده از دیپلماسی به عنوان چتر فریب. در جهانی که تروریست‌ها می‌توانند در لباس دیپلمات بر سر میز مذاکره بنشینند، تنها قربانیان‌اند که صدایشان خاموش می‌ماند.

آینده خاورمیانه در گرو صداقت است، نه معامله با کسانی که سال‌هاست میان مذاکره و ترور تفاوتی قائل نیستند.

بازترسیم ژئوپلیتیک و نوزایی اقتصاد جهانی، جنگ ایران و مسئله کورد



شاهرخ حسن‌زاده

لنگرگاه ثبات در منطقه ظهور کند. برای نخبگان سیاسی کورد، این گذار تاریخی فرصت قرن محسوب می‌شود تا حقوق خود را در نقشه جدید تثبیت کنند؛ چرا که در نظم در حال تولد، امنیت کریدورهای انرژی و ثبات منطقه‌ای بر پایه اتحادهای نوین تعریف خواهد شد.

با این حال، رسیدن به این ثبات پایدار مستلزم عبور از یک ابر بحران سیاسی، نظامی و اقتصادی است. با نهای شدن فرآیند سقوط و درگیری‌های احتمالی در تنگه هرمز، ادامه حملات و جنگ فراگیر آمریکا و اسرائیل علیه رژیم ایران پس از چند هفته/ماه(به بهانه مذاکره در پاکستان) ورود مستقیم دیگر کشورهای منطقه به جنگ و اینبار حضور و دخالت مستقیم نیروهای "ناتو"، ناامنی در خلیج می‌تواند قیمت نفت را به ارقام بی‌سابقه ۲۰۰ دلار و حتی بالاتر برساند. این شوک قیمتی به سرعت منجر به تورم جهانی و رکود تورمی (Stagflation) در کشورهای صنعتی خواهد شد. اما طبق الگوهای تاریخی، این درد اقتصادی گذرا و پیش‌نیاز فرآیند اصلاح بزرگ است. پیش‌بینی می‌شود، از نیمه دوم سال ۱۴۰۶، با استقرار تغییر ساختاری و غیرایدئولوژیک در ایران و اصلاح در ساختار کشورهای مغل و مخالف، نخایر عظیم هیدروکربنی تحت استانداردهای شفاف بین‌المللی به بازار تزریق خواهد شد. این هجوم عرضه، در کنار حذف حق‌الزحمه ریسک ژئوپلیتیک از قیمت‌ها، نه تنها به سقوط قیمت نفت منجر می‌شود، بلکه بازسازی ایران پسا - بحران به‌مثابه

خنثی می‌شود (چیزی که در جریان فاصله بین دو حمله ۱۲ روزه و ۲۹ روزه مشاهده شد). این پارادوکس رفتاری نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاران نهادی، آرامش فعلی را فریبنده دانسته و در حال قیمت‌گذاری برای یک جنگ فراگیر منطقه‌ای هستند که هدف نهایی آن سقوط کامل ساختار فعلی و پایان یک دوران است.

از منظر کلان، فروپاشی این کانون مرکزی تنش، به عنوان کاتالیزوری برای حل‌وفصل دومینووار سایر منازعات جهانی عمل خواهد کرد. بر اساس تئوری‌های واقع‌گرایی ساختاری، با خروج بازیگر مغل از معادله، سایر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از جمله روسیه، چین، ترکیه و پاکستان مجبور به بازنگری در دکترین‌های امنیتی خود خواهند شد. این پویایی می‌تواند گره‌های کور استراتژیک نظیر بحران اوکراین، منازعه تایوان و تنش‌های دیرینه هند و پاکستان را به سمت یک حل‌وفصل اجباری سوق دهد. در واقع، جهان در آستانه یک بازنویسی صد ساله برای نظم بین‌الملل قرار دارد. در این میان، خاورمیانه شاهد بازتعریف مفهوم دولت - ملت خواهد بود. یکی از حیاتی‌ترین متغیرها در این نوزایی ژئوپلیتیک، مسئله کورد است. با تضعیف ساختارهای سنتی دولت - ملت‌های فارس، ترک و عرب، به صورت کلی جامعه کوردی در هر چهار بخش و مخصوصاً ملت کورد در ایران به دلیل همگرایی استراتژیک و فقدان تضاد منافع با غرب و اسرائیل، می‌تواند به‌عنوان یک هم‌پیمان طبیعی و



همراه گشت، ساختار قدرت را وارد فاز "آنتروپی سیاسی" کرده است؛ وضعیتی که در آن سیستم نه تنها توان بازتولید نظم داخلی را ندارد، بلکه در برابر ضربات خارجی دچار فروپاشی زنجیره‌ای می‌شود.

حملات گسترده نظامی به مراکز ثقل قدرت و نبردهای متعاقب آن که به حذف لایه‌های اول و دوم حاکمیت منجر شد (مهمتر از همه کشتن خامنه‌ای رهبر رژیم)، نشان‌دهنده عبور از فاز بازدارندگی به فاز تخریب خلاق است. در این میان، آتش‌بس‌های کوتاه‌مدت با میانجی‌گری قدرت‌های منطقه‌ای، در ادبیات استراتژیک نه به‌عنوان یک صلح پایدار، بلکه به‌مثابه یک تنفس تاکتیکی برای بازآرایی لجستیک متحدین ارزیابی می‌شود. اعتبار این تحلیل در رفتار هوشمندانه بازارها نهفته است؛ جایی که کاهش موقت قیمت نفت در اثر خبر آتش‌بس، با صعود تهاجمی طلا

در مطالعات نوین ژئوپلیتیک و اقتصاد سیاسی، بحران‌های بزرگ اغلب به‌عنوان نقاط عطف تاریخی شناخته می‌شوند که قادرند نظم‌های فرسوده را تخریب و بستری برای استقرار سیستم‌های پایدارتر فراهم آورند. آنچه امروزه در تقابل استراتژیک با کانون قدرت در ایران مشاهده می‌شود، فراتر از یک تغییر رژیم ساده، بخشی از یک کلان‌سناریو برای بازنویسی قواعد بازی در قرن بیست و یکم است. استراتژی موسوم به "فرسایش از درون و ضربه از سر"، که با فلج کردن سیستم عصبی و حذف فیزیکی مهره‌های کلیدی آغاز شد، در واقع پیاده‌سازی دکترین تصلب فرماندهی بود تا هرگونه واکنش سیستماتیک از نیروهای نیابتی سلب شود یا به حداقل برسد. این فرآیند که با تحریم‌ها به سکه اقتصادی و انزوای دیپلماتیک

میراث قاسملو در بحبوحه جنگ و آتشبس



د. آسو حسن زاده

این انسجام اخلاقی به عرصه بین‌المللی نیز امتداد داشت. با وجود آنکه در جهانی شکل گرفته از تقسیم‌بندی‌های جنگ سرد زیسته و تحصیل کرده بود، او به‌صراحت مداخله شوروی در پراگ در سال ۱۹۶۸ و نیز گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۹۷۹ را محکوم کرد. در زمانی که چنین مواضعی چندان آسان نبود، این رویکردها قابل توجه بودند. بعدها، در دهه ۱۹۸۰، او «سوسیالیسم دموکراتیک» را وارد برنامه حزب خود کرد و از مدل‌های سوسیالیستی اقتدارگرا فاصله گرفت، در حالی که امکان تعامل با بازیگران غربی را نیز فراهم می‌ساخت.

قاسملو با درک دقیق محدودیت‌های حمایت بین‌المللی، روابطی با سوسیال‌دموکرات‌های اروپایی برقرار کرد و تلاش نمود ارتباطات خود را با ایالات متحده گسترش دهد. او اندکی پیش از ترورش انتظار می‌رفت به واشینگتن سفر کند. با این حال، همواره نسبت به وابستگی هشدار می‌داد و بر استقلال سیاسی حزب خود پافشاری می‌کرد. او تأکید داشت که حمایت خارجی هرگز نباید به بهای استقلال سیاسی یا آزادی عمل خودمختار تمام شود. به باور او، سرنوشت کوردها نه در واشینگتن، نه در لندن و نه در پاریس، بلکه در خود کوردستان تعیین خواهد شد. این رویکرد، نه رد دیپلماسی، بلکه دعوتی به خودانگیزی سیاسی و تاب‌آوری درونی بود.

این احتیاط ریشه در تجربه تاریخی داشت. در سال ۱۹۸۸ و در پایان جنگ ایران و عراق، او به رهبری و نیروهای پیشمرگه خود درس سال ۱۹۷۵ را یادآوری کرد؛ زمانی که پس از توافق الجزایر میان ایران و عراق، نیروهای کوردی عراق به‌طور ناگهانی از سوی متحدان خارجی خود رها شدند. از نظر قاسملو، این رویکرد نشان‌دهنده بی‌ثباتی همپیمان‌های بین‌المللی و ضرورت اتکا به خود بود.

جنگ کنونی و پیامدهای نامطمئن آن، تنها بر اهمیت این موضوع می‌افزاید. در حالی که بازیگران خارجی در حال بازنگری در راهبردهای خود نسبت به ایران هستند، خطر همیشگی نادیده‌گرفته‌شدن پویایی‌های داخلی - از جمله مطالبات کوردی - وجود دارد. عامل کوردی مطرح می‌شود، اما اغلب به‌صورت ابزاری و جدا از هر افکار سیاسی معنا دارد.

نزدیک به چهار دهه پس از دوران قاسملو، اپوزیسیون ایران همچنان پراکنده است و روشن نیست که آیا توجه مجدد بین‌المللی به مسئله کورد در ایران به‌طور مؤثر مورد استفاده قرار خواهد گرفت یا خیر. پرسش از چگونگی ادغام مطالبات قومی در یک بدیل سیاسی منسجم، و اینکه آیا کوردها می‌توانند ابتکار عمل را دوباره به‌دست گیرند یا نه، همچنان بی‌پاسخ مانده است. در این زمینه، رویکرد قاسملو کمتر به‌عنوان یک مرجع تاریخی و بیشتر به‌مثابه فرصتی از دست‌رفته به نظر می‌رسد.

لحظه کنونی این مسائل را بار دیگر به سطح آورده است. همچنین بر ضرورت ترکیب واقع‌گرایی سیاسی با تعهدی استوار به اهداف راهبردی بلندمدت در قلب مسئله کورد، اهمیت بنیان‌نهادن مبارزه بر اصولی روشن، و توانایی فعالیت در چندین جبهه در محیطی هرچه پیچیده‌تر تأکید می‌کند. بیش از همه، بر نقش محوری عاملیت درونی پیش از آنکه دینامیک‌های خارجی بار دیگر کوردهای ایران را به حاشیه برانند، انگشت می‌گذارد. بازخوانی میراث قاسملو به‌معنای نگاه به گذشته نیست، بلکه مواجهه با پرسش‌هایی است که همچنان بی‌پاسخ مانده‌اند.



اهمیت امروز قاسملو تنها به نقش تاریخی او محدود نمی‌شود، بلکه به چارچوبی بازمی‌گردد که برای هدایت تلاقی میان حقوق کوردها، مبارزه برای دموکراسی در ایران و سیاست بین‌الملل ایجاد کرد.

در شرایطی که جنگ و آتش‌بس در حال بازشکل‌دهی به ایران و کوردستان است، افکار عبدالرحمان قاسملو درباره دموکراسی، عاملیت کوردی و شفافیت در مواجهه با بی‌ثباتی‌های ژئوپولیتیکی و تحولات سیاسی، بیش از هر زمان دیگری فوریت یافته است. اما میراث قاسملو دقیقاً چیست و چرا همچنان امروز اهمیت دارد؟

به‌طور پارادوکسیکال، قطعی نیست که آتش‌بس اخیر برای ایرانیان آرامش به همراه آورد. برای بسیاری، به‌ویژه در میان کوردهای ایران، این نگرانی وجود دارد که یک توافق جدید بین‌المللی با ایران، در نهایت به تداوم عمر جمهوری اسلامی بینجامد، بدون آنکه آن را وادار به دادن امتیازات معنا دار، به‌ویژه در عرصه داخلی کند.

این نگرانی بر تجربه استوار است. دوره‌های پس از جنگ‌ها یا تنش‌های بین‌المللی با ایران به‌ندرت به گشایش سیاسی انجامیده و بالعکس، اغلب با تشدید سرکوب همراه بوده‌اند. نمونه‌ای اخیر از این وضعیت را می‌توان پس از توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ مشاهده کرد. با وجود انتظار برای اعتدال، سرکوب همچنان شدید باقی ماند و حتی در برخی حوزه‌ها افزایش یافت.

نمونه‌ای قدیمی‌تر و دراماتیک‌تر، پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ است. در پی آن، هزاران زندانی سیاسی اعدام شدند و رژیم کارزاری مستمر از ترور مخالفان خود در خارج از کشور را آغاز کرد. از نخستین و برجسته‌ترین قربانیان این کارزار، عبدالرحمان قاسملو، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، بود که در سال ۱۹۸۹ در وین و در جریان مذاکرات با نمایندگان جمهوری اسلامی ترور شد.

امروز، به‌نظر می‌رسد روند مشابهی بار دیگر در حال تکرار است. همزمان با گزارش‌هایی از اعدام‌ها در داخل کشور، مقامات ایرانی تهدیدهای خود علیه گروه‌های اپوزیسیون کورد مستقر در عراق را از سر گرفته و آشکارا خواستار اخراج آنان شده‌اند. این گروه‌ها پیش‌تر نیز در جریان درگیری‌های اخیر هدف حملات پهلپادی و موشکی قرار گرفته بودند و اکنون با آسیب‌پذیری بیشتری روبه‌رو هستند. در چنین شرایطی، مسئله کورد دیگر موضوعی حاشیه‌ای یا تاکتیکی نیست، بلکه بار دیگر به یک گسل سیاسی مرکزی بدل می‌شود؛ گسلی که بار دیگر اهمیت هشدارها و مسیر و افکار قاسملو را برجسته می‌کند. دقیقاً در چنین لحظاتی است که غیاب او به‌وضوح احساس می‌شود؛ نه تنها به‌خاطر امتناع قاطعش از عقب‌نشینی در برابر شرایط دشوار و آمادگی‌اش برای پذیرش ریسک و ابتکار عمل، بلکه به‌دلیل برخورداری از یک افکار سیاسی نیرومند. هیچ شخصیت سیاسی کوردی توانسته است با چنین شفافیتی پروژه‌های سیاسی را تدوین کند که مطالبات کوردی را به یک افکار کلان برای ایران پیوند دهد. اهمیت امروز قاسملو تنها به نقش تاریخی او محدود

نمی‌شود، بلکه به چارچوبی بازمی‌گردد که برای هدایت تلاقی میان حقوق کوردها، مبارزه برای دموکراسی در ایران و سیاست بین‌الملل ایجاد کرد.

قاسملو به‌طور هم‌زمان در دو جبهه به‌هم‌پیوسته - کوردی و ایرانی - فعالیت می‌کرد. در سطح ایران، او متعهد به ایجاد یک بدیل معتبر برای جمهوری اسلامی بود. اما از نظر او، چنین تبدیلی نمی‌توانست بر شعارهای مبهم یا ائتلاف‌های فرصت‌طلبانه استوار باشد، بلکه به بنیانی سیاسی روشن نیاز داشت. در مرکز این بنیان، به‌رسمیت شناختن ایران به‌عنوان کشوری چند ملیتی قرار داشت؛ شرطی ضروری برای هر ائتلاف پایدار. همین موضع باعث شد که او نه تنها با جریان‌های سلطنت‌طلب، بلکه به‌طور کلی با هر نیرویی که واقعا دموکراتیک نبود، از ائتلاف پرهیز کند.

در سطح کوردی، اندیشه او ترکیبی از واقع‌گرایی و آگاهی ملی بلندمدت بود. او واقعیت عینی تقسیم کوردستان میان چند دولت را می‌پذیرفت و تأکید داشت که هر جنبش کوردی باید مبارزه خود را در چارچوب ملی خاص خود پیش ببرد. با این حال، این به‌معنای شکاف و گسست نبود. برعکس، او فعالانه برای تقویت همبستگی میان بخش‌های مختلف کوردستان بزرگ تلاش می‌کرد و معتقد بود که این مبارزات، هرچند متمایز، عمیقاً به هم پیوسته‌اند. او همچنین تأکید داشت که روابط منطقه‌ای جنبش‌های کوردی با دولت‌هایی که در آن‌ها فعالیت می‌کنند، نباید به بهای منافع کوردها در دیگر بخش‌های کوردستان تمام شود. این رویکرد دوگانه، انسجامی به پروژه سیاسی او بخشیده بود که امروز تا حد زیادی غایب است.

بسیاری از بازیگران اپوزیسیون همچنان از تغییر رژیم سخن می‌گویند، بی‌آنکه به تنوع درونی ایران بپردازند. در عین حال، در میان برخی احزاب کوردی نیز، مطالبات سیاسی گاه بدون ادغام در یک چارچوب گسترده‌تر ایرانی مطرح می‌شود. قاسملو دقیقاً در پی پل‌زدن میان این دو بعد بود. چه این واقعیت را بپذیریم و چه نه، و هرچند ممکن است مطلوب نباشد، او به‌خوبی درک کرده بود که آینده ایران و حل مسئله کورد از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. برای او، صرف بیان اهداف سیاسی کافی نبود؛ بلکه به همان اندازه باید به شیوه‌های مبارزه نیز اهمیت داده می‌شد. افکار سیاسی او از تعهدی اخلاقی نیرومند جدا نبود. قاسملو به‌طور مداوم تأکید می‌کرد که شیوه‌های مبارزه باید بازتاب‌دهنده ارزش‌هایی باشد که از آن‌ها دفاع می‌شود. او استدلال می‌کرد که مبارزه با رژیم‌هایی که ابتدایی‌ترین معیارهای انسانی را نادیده می‌گیرند، نباید به کنار گذاشتن اصول اخلاقی بینجامد. او به پیشمرگه‌های خود دستور می‌داد با اسرا انسانی رفتار کنند، آنان را آزاد کنند و حتی اگر این امر به کاهش دیده‌شدن بین‌المللی منجر شود، از روش‌های تروریستی پرهیز کنند.

نگاهی به سخنان دبیرکل حزب دموکرات در پارلمان اروپا



حضور دبیرکل و نمایندگان حزب دموکرات کوردستان ایران در پارلمان اروپا را نباید تنها به‌عنوان یک نشست سیاسی معمولی نگریست؛ این موضوع در جوهر خود، تلاشی مهم برای کسب مشروعیت بین‌المللی برای مسئله کورد و سایر ملت‌های تحت ستم در ایران است. پارلمان اروپا یکی از معدود مکان‌هایی است که صداهای غیررسمی و خارج از چارچوب دولت‌ها می‌توانند در آن شنیده شوند. اینکه نمایندگان یک جنبش کوردی در چنین سطحی سخنرانی می‌کنند، به این معناست که مسئله کوردستان وارد میدان سیاست رسمی جهانی شده است. این دقیقاً همان هدفی است که سالیان متممادی برای آن مبارزه سیاسی صورت گرفته است: تغییر ماهیت این پرسش از یک «مسئله داخلی» به یک «پرونده بین‌المللی». در این چارچوب، سخنان کاک مصطفی هجری، دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران، نباید تنها به‌عنوان یک موضع‌گیری موقت دیده شود، بلکه بخشی از یک پروژه فکری و سیاسی است. او تلاش می‌کند بنیان‌های آن روایت رایجی که درباره ایران وجود دارد را به‌چالش بکشد؛ روایتی (خواه از سوی حاکمیت باشد یا بخشی از اپوزیسیون) که بر پایه «یک ملت، یک زبان و یک هویت» بنا شده است. اما کاک مصطفی این بنیان را زیر سوال می‌برد و ایران را به‌عنوان کشوری کثیرالمله (چندملتی) معرفی می‌کند. این تغییر در واژگان، در ظاهر ساده است اما در عمل پیامدهای عمیقی دارد: زمانی که سخن از «ملت‌ها» به‌میان می‌آید، دیگر بحث تنها بر سر حقوق فرهنگی و زبانی نیست، بلکه مسئله به‌سطح «حق تعیین سرنوشت» و مشارکت در قدرت سیاسی ارتقا می‌یابد. نکته کلیدی در سخنان دبیرکل حزب دموکرات این است که از مرحله‌ی صرفاً «انتقاد کردن» عبور کرده و شروع به‌ارائه آلترناتیو می‌کند. تأکید بر «فدرالیسم» به‌عنوان یک مدل، نشان‌دهنده آن است که جنبش کوردی در ایران تنها مشغول ابراز ناراضی نیست، بلکه در حال تدوین یک نظم سیاسی جایگزین است. در اینجا تفاوت اساسی با بسیاری از جریان‌های دیگر اپوزیسیون آشکار می‌شود؛ آن‌هایی که هنوز در سطح نفی جمهوری اسلامی باقی مانده‌اند، بدون آنکه تصویر روشنی از آینده داشته باشند. در حالی که در گفت‌وگو حزب دموکرات، آینده تعریف شده است: ایرانی کثیرالمله، فدرال و بر پایه مشارکت واقعی در قدرت. از سوی دیگر، کاک مصطفی هجری به‌درستی دست روی یک نقطه حساس می‌گذارد: خطر تکرار انحصارطلبی. تجربه تاریخی کوردها، چه در ایران و چه در سایر بخش‌های کوردستان، نشان داده است که تغییر قدرت لزوماً به‌معنای تغییر ساختار قدرت نیست. اگر ذهنیت مرکزگرا و تک‌هویتی باقی بماند، حتی یک سیستم به‌ظاهر دموکراتیک نیز می‌تواند همان سرکوب را در شکلی نو بازتولید کند. این همان هشدار است که در سخنان ایشان به‌وضوح دیده می‌شود؛ هشدار که ریشه در تجربه‌های تلخ تاریخی دارد، نه این‌که صرفاً یک تحلیل تئوریک باشد. اما شاید عمیق‌ترین بخش سخنان کاک مصطفی، تأکید بر این باشد که «حق شهروندی به‌تنهایی کافی نیست». این جمله در واقع مرز باریک و جدی با گفت‌وگو لیبرالیسم کلاسیک است که تلاش می‌کند تمام مشکلات را به سطح «فرد» تقلیل دهد. از دیدگاه کوردها، مشکل تنها فرد نیست؛ مشکل «هویت جمعی» است؛ مشکلی که ریشه در تاریخی از انکار و حذف دارد. بنابراین بدون به‌رسمیت شناختن این هویت‌ها، هرگونه دموکراسی در ایران ناقص خواهد بود. با این همه، حضور هم‌زمان نمایندگان سایر ملت‌ها مانند بلوچ‌ها و عرب‌های اهواز، نشان می‌دهد که نوعی تفاهم و ائتلاف در حال شکل‌گیری است. این همکاری اگرچه هنوز نوپا به‌نظر می‌رسد، اما از نظر استراتژیک بسیار حائز اهمیت است؛ چرا که برای نخستین بار، تصویری جمعی از یک «ایران غیرمتمرکز» به‌جهان ارائه می‌شود. این تصویر اگر تثبیت شود، می‌تواند معادلات سیاسی آینده ایران را به‌طور بنیادی تغییر دهد. در پایان، باید گفت آنچه در این نشست رخ داد، تنها یک سخنرانی یا فعالیت دیپلماتیک نبود؛ بلکه بخشی از «جنگ روایت‌ها» بود. نبردی میان دو تصویر برای ایران: ایرانی تک‌صدا و مرکزگرا، در برابر ایرانی رنگارنگ و کثیرالمله. در این میان، صدای کورد به‌دلیل تجربه تاریخی، انسجام سیاسی و تداوم مبارزه، یکی از قدرتمندترین صداهاست. اگر این صدا بتواند جایگاه خود را در سطح بین‌المللی تثبیت کند، نه تنها برای کوردستان، بلکه برای آینده تمام ایران سرنوشت‌ساز خواهد بود.



بهزاد قادری

جمهوری اسلامی نسخه ۲،۰

ما امروز در نقطه‌ای ایستاده‌ایم که دود جنگ چهل‌روزه فرونشسته و جسد فیزیکی و معنوی علی خامنه‌ای و بخش بزرگی از کادرهای تئوکراسی حاکم، زیر آوارهای این درگیری دفن شده است. اما آنچه در این دوران «آتش‌بس لرزان» مشاهده می‌شود، نه یک تحول دموکراتیک، بلکه تولد هیولایی است که من آن را «جمهوری اسلامی؛ نسخه ۲،۰» می‌نامم. در حالی که دونالد ترامپ و کاخ سفید با خوش‌خیالی از «تغییر رفتار رژیم» و «نتایج مطلوب» در مذاکرات اسلام‌آباد سخن می‌گویند، تجربه مردمان ایران که ده‌هاست استبداد مرکزگرا را تجربه کرده‌اند، کاملاً متفاوت است.



د. مجید حقی

در نسخه ۱،۰ به رهبری خمینی و خامنه‌ای، ما با سیستمی مواجه بودیم که مشروعیت خود را میان «خدا» (ولایت فقیه) و «صندوق رأی مهندسی‌شده» تقسیم می‌کرد. اما در نسخه ۲،۰ پرده‌ها برافشاده است. در این نسخه رژیم ایران از یک «تئوکراسی مذهبی» به یک «پراتوریانیسم نظامی» (حاکمیت مطلق نظامیان) تغییر ماهیت داده است.

سپاه پاسداران که پیش‌تر در سایه حرکت می‌کرد، اکنون تمام شریان‌های اقتصادی، دیپلماسی و نظامی را در دست گرفته است. در این ساختار، مجتبی خامنه‌ای اگر هم زنده بماند و بر تخت بنشیند، تنها یک «ولی فقیه تشریفاتی» و ضعیف خواهد بود که وظیفه‌اش مشروعیت‌بخشی صوری به قدرت مطلق سرداران است. نمایش انتخاباتی که روزگاری افرادی مانند پزشکیان را تولید می‌کرد، در نسخه ۲،۰ تنها یک کمدی تلخ برای فریب جامعه جهانی خواهد بود.

مذاکرات اسلام‌آباد تداعی‌گر معامله‌ای است که حقوق ملت‌های ایران را در پای «ثبات منطقه‌ای» قربانی می‌کند. واشینگتن به دنبال رژیمی است که «پیش‌بینی‌پذیر» باشد، نه لزوماً دموکراتیک. اگر انتخابات آمریکا برآورده شود و سپاه پاسداران از تهدید وجودی علیه اسرائیل دست بردارد، ما با رژیمی مواجه خواهیم شد که منابع مالی‌اش دوباره سرشار می‌شود.

اما این منابع صرف رفاه مردم کوردستان، بلوچستان یا عربستان (الاهواز) نخواهد شد. این ثروت صرف نوسازی ماشین‌سروکوبی می‌شود که در دی‌ماه ۱۴۰۴، ده‌ها هزار نفر از فرزندان ما را به خاک و خون کشید. صلح با غرب برای این رژیم، به معنای گرفتن چراغ سبز برای «جنگ داخلی تمام‌عیار» علیه ملل تحت ستم است.

سیستم‌های سیاسی مبتنی بر حذف، ذاتاً دچار «فرسودگی ساختاری» می‌شوند. اگر بخواهم از ادبیات کامپیوتری استفاده کنم، معتقدم نسخه ۲،۰ جمهوری اسلامی، علی‌رغم تمام بزک‌های دیپلماتیک، دچار «باگ‌های» ریشه‌ای است که حتی قدرتمندترین پردازنده‌های امنیتی سپاه نیز قادر به رفع آن‌ها نیستند.

این سیستم سعی دارد خود را «دی‌باگ» (Debug) کند؛ یعنی با حذف عناصر مزاحم (مانند بال مذهبی سنتی یا اصلاح‌طلبان حکومتی) به یک ثبات آهین برسد. اما باگ اصلی، «بحران مشروعیت» و «مسئله ملی» است. رژیم که با کشتار دهم دی‌ماه ۱۴۰۴ غسل تعمید یافته، دیگر پل ارتباطی با جامعه ندارد. دریای خونی که میان حاکمیت و ملل ایران ایجاد شده، هرگونه تلاش برای ثبات در نسخه ۲،۰ را به شکست می‌کشاند. این سیستم در برابر مطالبات هویت‌خواهانه ما، زبانی جز تفنگ ندارد و همین فقدان زبان دیالوگ، منجر به «کاش» (Crash) نهایی آن خواهد شد.

وقایع دی‌ماه ۱۴۰۴ برای من، نقطه بازگشت‌ناپذیر تاریخ معاصر ایران است. رژیمی که برای بقای خود در نسخه ۲،۰، دهان به خون ملل خود گشود، در واقع گور خود را حفر کرد. برای ما در کوردستان، این درنده‌خویی پدیده جدیدی نیست، اما ابعاد این کشتار نشان داد که رژیم در نسخه جدیدش، «تروریسم دولتی» را به رکن اصلی بقای خود تبدیل کرده است. این رژیم حتی اگر با آمریکا به توافق برسد، در برابر خواست ملل ایران (به‌ویژه ملت‌های تحت ستم که بیشترین فشار تبعیض را تحمل کرده‌اند) ایستاده است و این تضاد، موتور محرک فروپاشی آن خواهد بود.

از نگاه جنبش‌های رهایی بخش کوردستان ما نباید تماشاگر معامله واشینگتن و سپاه در اسلام‌آباد باشیم. افق استراتژیک ما باید بر سه ستون استوار باشد:

۱. اول: افشای ماهیت فاشیستی نسخه ۲،۰؛ ما باید به دنیا بفهمانیم که این رژیم «تغییر» نکرده، بلکه «خالص‌سازی» شده است تا سرکوبگرتر شود.

۲. دوم: پیوند میان پیرامون و مرکز؛ قدرت واقعی ما در همسویی مطالبات دموکراتیک مرکز با مطالبات ملی - هویتی در کوردستان، بلوچستان و دیگر مناطق است. نسخه ۲،۰ از این اتحاد وحشت دارد.

۳. سوم: آمادگی برای لحظه «دی‌باگ» نهایی؛ همان‌طور که گفتیم، این سیستم به دلیل تضادهای درونی‌اش دیر یا زود دچار ایست قلبی می‌شود. ما باید ساختارهای خودمدریتی خود را برای آن لحظه آماده کنیم.

جمهوری اسلامی نسخه ۲،۰، تلاش مذبوحانه نظامیان برای خریدن زمان است. اما واقعیت این است که این نسخه، «آپدیت» پایانی است. سیستمی که تنها با خون و سرکوب و معامله با قدرت‌های خارجی زنده است، نمی‌تواند در برابر اراده ملل تحت ستم که به دنبال حق تعیین سرنوشت خود هستند، دوام بیاورد.

آینده ایران در اسلام‌آباد رقم نمی‌خورد؛ آینده در خیابان‌های ارومیه، مهاباد، سنندج، زاهدان و اهواز، و در اتحاد ما برای پایان دادن به قرنی از استبداد مرکزگرا نهفته است. نسخه ۲،۰ لرزان‌تر از آن است که تصور می‌شود؛ ما تنها باید آماده باشیم تا در لحظه مناسب، این سیستم پراشکال را برای همیشه از صحنه روزگار حذف کنیم.

چطور مجتبی امام غایب شد؟



متوفی و تخریب حسن روحانی همه سناریوهایی بودند برای دور خارج کردن رقبای احتمالی مجتبی و فراهم کردن زمینه برای انتصاب مجتبی بعد از مرگ سید علی خامنه‌ای. موضوع جانشینی در یک دهه اخیر بخصوص هر از چندگاهی به یکی از مباحث مهم در عرصه سیاسی ایران تبدیل می‌شد و البته این نگرانی هم در بخشی از حاکمیت برای نبود گزینه مناسب و جامع شرایط به‌طور مداوم وجود داشت. در هر صورت فارغ از برخی مداخلات و آخوندهای درجه چندم کسی به وضوح و آشکارا جرات یا تمایل به صحبت کردن در این باره نداشت. اما چه شد که ظاهراً بدون هیچ مخالفت آشکار و به‌سادگی ولایت مجتبی اتفاق افتاد؟

دو اتفاق در عرصه سیاسی ایران رهبری مجتبی خامنه‌ای را تسهیل کرد، یکی به عنوان پیش زمینه فکری و آماده‌سازی افکار عمومی طرفدار این حکومت و دیگری برای ساکت نگه‌داشتن مخالفان درون حاکمیت. اولی سر زبان‌ها افتادن برگشت رضا پهلوی به‌عنوان وارث تاج و تخت و پادشاه ایران بود. در واقع موروثی بودن سلطنت به لحاظ فکری می‌توانست توجیه نماید هر نوع مشابه از حکمران موروثی را. چطور است پسر یک پادشاه مخلوع نزدیک نیم قرن بعد می‌تواند مدعی اعاده سلطنت پدر و پدربزرگ باشد، ولی پسر کسی که الان حاکم است این امکان برایش وجود ندارد، مظاف بر اینکه امامت در اهل تشیع موروثی نیز است. بنابراین غوغای برگشت رضا پهلوی این آمادگی و جسارت را به حامیان رهبری مجتبی داد که این موضوع را تعمیم داده و نزد افکار عمومی عاری از اشکال ببینند.

اما عامل دوم جنگ آمریکا و اسرائیل و کشته شدن سید علی خامنه‌ای در اولین روز جنگ بود، سپاه پاسداران و حامیان این ایده بدون فوت وقت از شرایط جنگی و ضرورت فوری انتخاب رهبری در شرایط بغرنج روزهای اول جنگ استفاده کردند و این کار را که دستکم دو دهه بود در فکرش بودند به منصفه ظهور رساندند، امری که در شرایط عادی به این آسانی نبود که اکنون داشت اتفاق می‌افتاد، در واقع این دو عامل؛ یکی نزد افکار عمومی و دیگری در بین منتقدان و رقبای این ولایت توانست خیلی راحت‌تر از آنچه فکرش را می‌کردند، مجتبی خامنه‌ای را به کرسی ولایت مطلقه جمهوری اسلامی بنشانند.

بنابراین ولایت مجتبی علی‌رغم همه تعارضات نظری و اختلافات در پشت صحنه سیاست جمهوری اسلامی، توسط پهلوی و حامیان آن از یک سو و جنگ از دیگر سو تسهیل شد. این امر در شرایط عادی می‌توانست چالش جدی از درون برای حاکمیت ولایت فقیه ایجاد کند، چالشی که معلوم نبود جمهوری اسلامی را به کدام شیوه حکمرانی و با چه هزینه‌هایی می‌توانست سوق دهد. اما الان مجتبی وارث ولایت پدر و ولی مطلقه فقیه غایب ایران است، بدون اینکه کمترین چالشی را برای رسیدن به این جایگاه داشته باشد. غیبتی که نه یک خلا، بلکه روایتی آشنا در سنت قدرت ایرانی - شیعی است.

ولایت مجتبی علی‌رغم همه تعارضات نظری و اختلافات در پشت صحنه سیاست جمهوری اسلامی، توسط پهلوی و حامیان آن از یک سو و جنگ از دیگر سو تسهیل شد. این امر در شرایط عادی می‌توانست چالش جدی از درون برای حاکمیت ولایت فقیه ایجاد کند، چالشی که معلوم نبود جمهوری اسلامی را به کدام شیوه حکمرانی و با چه هزینه‌هایی می‌توانست سوق دهد. اما الان مجتبی وارث ولایت پدر و ولی مطلقه فقیه غایب ایران است، بدون اینکه کمترین چالشی را برای رسیدن به این جایگاه داشته باشد. غیبتی که نه یک خلا، بلکه روایتی آشنا در سنت قدرت ایرانی - شیعی است.

صفتی بودن پسوند دین تعبیر می‌کردند، در واقع این نگرش به جمهوری اسلامی به جای اجتهاد فقهی، معتقد به تاویل متن بودند. تاویل‌گرایان در جهان اهل سنت نیز نظریه‌پردازانی داشت که معروف‌ترین آن‌ها «نصر حامد ابوزید» مصری بود که بعدها از طرف الازهر و روحانیون سنتی تکفیر شد. بر اساس دیدگاه آن‌ها، احکام شرعی را تنها در صورت پذیرش اختیاری جامعه در یک انتخابات آزاد می‌توان اجرا کرد. اینان مفاهیم جدیدی چون دموکراسی و حقوق بشر را در همان بستری که در آن بوجود آمده بود می‌پذیرفتند و هیچ قید و بندی بر مبنای احکام دینی بر آن مترتب نمی‌دانستند. در واقع علی‌رغم گروه نخست مخالفان ولایت فقیه به سبک خامنه‌ای که همان اصلاح‌طلبان میانه‌رو بودند، این گروه که کسانی چون «محمد مجتهد شبستری»، «یوسف اشکوری»، «محسن کدیور» و... امکان رسیدن به عرصه سیاست و حکمرانی را نداشتند. اگرچه «محمد خاتمی» در سال‌های نخست ریاست‌جمهوری خود تلاش داشت در این ساختار گفتگویی اگر نمی‌توانست عمل کند دستکم صحبت کند، که مهم‌ترین سخنرانی او که در این چهارچوب می‌توانست مورد تحلیل قرار گیرد، این بود که گفت: «هر جا هر چیزی در برابر آزادی قرار گرفته است محکوم به شکست بوده است از جمله دین».

در واقع می‌خواهم بگویم که اصل حکمرانی به این شیوه سید علی خامنه‌ای چالش‌های جدی در داخل مناسبات قدرت و حوزه نظری داشت. اما موضوع ولایت مجتبی خامنه‌ای مسئله‌ای بود که از دو دهه پیش به‌طور ضمنی مورد بحث قرار می‌گرفت. البته و کم بودند کسانی که جرات می‌کردند این موضوع را بر زبان جاری کنند. چون همچنان که گفته شد خود موضوع ولایت حتی به این سیاق مرسوم می‌توانست بعد از خامنه‌ای شانس زیادی برای تداوم نداشته باشد یا دستکم تداومش با چالش‌ها و لرزه‌های شدیدی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی مواجه گردد. چون کل این متد زیر سوال بود، چه برسد به موروثی کردن امری که به‌طور کلی با سوال‌های اساسی، انتقادات و مخالفت‌های جدی روبرو بود.

البته نمی‌توان نادیده گرفت که جناحی که موسوم به کانون سخت قدرت جمهوری اسلامی است یعنی همین بخشی که اکنون ظاهراً قدرت را در دست دارد، برای به ولایت رساندن مجتبی طی دو دهه اخیر خیز برداشته بود، ولی این امر خیلی با احتیاط و نرم داشت پیش برده می‌شد. ظهور احمدی نژاد و دخالت‌های این جناح که در همه امور مملکت چنانکه گفته می‌شد با رهبری مجتبی صورت می‌گرفت، این موضوع را آشکار کرد. تقلب گسترده انتخابات در سال ۱۳۸۸ و حتی اظهارات مهدی کروبی در انتخابات ۱۳۸۴ حاکی از اراده این بخش از حاکمیت برای ولایت مجتبی بود، اما باز هر چه صورت می‌گرفت در پشت پرده و بدون ذکر آن برای پیشگیری از هر نوع تنش و مخالفت آشکار بقیه نیروهای منتقد این امر در حال انجام بود. از دور خارج کردن خانواده لاریجانی از طریق احمدی نژاد خواسته یا ناخواسته، تخریب مهدی شاهرودی، رئیس قوه قضائیه



د. آزاد محمدیانی

صحنه‌ی سیاسی ایران را نمی‌شود به شیوه‌ای ساده‌انگارانه یکدست و بدون هیچ تفاوت نظری و تنازع افکار و ایده‌ها و البته جنگ درون ساختار قدرت دید. از همان روزهای اول به قدرت رسیدن این حکومت تفاوت‌های آشکاری بین نگرش این الیت حاکم و اشخاص صاحب‌نظر پیرامون آن وجود داشت، که جنگ ایران و عراق اگرچه به پوششی برای پنهان شدن این اختلافات و یکدست و متحد شدن همه نیروهای متعارض در این حکمرانی نوپنید تبدیل شد، اما قبل و حتی در طول جنگ نیز صداهای متناقضی به گوش می‌رسید، که واضح‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: دیدگاه‌های طالقانی، بازرگان و بعدها آیت‌الله منتظری.

ولایت فقیه به عنوان یک تز حکمرانی که از دل فقه سیاسی اهل تشیع بیرون آمده بود، نیاز به گذشت زمان داشت تا خود را به بوته نقد و آزمایش بسپارد. در واقع فارغ از اشکالاتی که در جریان حکومت‌داری آشکار شد، همین ایده قبل از به صدر نشستن مخالفان در عرصه نظریه‌پردازی و سیاست‌ورزی داشت، بخش اعظم مخالفان این ایده روحانیون سنت‌گرایی بودند که حکومت را در زمان غیبت امام برای هیچ عالم دینی جایز نمی‌دانستند. اینان معتقد بودند تنها زمانی می‌توان به نام دین حکومت کرد که امام مسلمین که اکنون غایب است در صحنه حضور داشته باشد و حکومت او است که جائز و مشروع است و لاغیر. بنابراین این روحانیون سنت‌گرا از آغاز با خود این نظریه به عنوان شیوه حکومت‌داری مخالف بودند.

اما در درون همین حاکمان جدید نیز نظریه‌هایی وجود داشت که چندان نزدیکی با نظر ولایت فقیه خمینی و بعدها ولایت مطلقه فقیه که در بازبینی قانون اساسی در سال ۱۳۶۷ وارد آن شد، نداشت. به‌طور اجمالی مظاف بر دسته اول، دو گروه از مخالفان این نظریه به آن شیوه که در سال‌های رهبری خامنه‌ای شکل گرفت، عبارت بودند از کسانی که که ولی فقیه را نه‌تنها مطلق نمی‌دانستند، بلکه در صورت عدم حضور امام غایب مشروط به نهادهای قانونی‌ای می‌دانستند که در قانون اساسی منظور شده‌اند، ولی در این دوران بلاموضوع شده بودند. این‌ها به نقش‌آفرینی مجلس خبرگان به‌عنوان ناظر بر عملکرد رهبر پافشاری می‌کردند و نقش شورای نگهبان را استصلاحي می‌دانستند نه استصوابی، به این معنی که شورای نگهبان نمی‌توانست ابزاری در دست رهبری باشد که خود فقهبان و حقوق‌دانان آن را انتخاب می‌کند، این دسته متعلق به جریان میانه‌رو اصلاح‌طلب بودند که حتی معتقد بودند بایستی بعد از مرگ خمینی رهبری شورایی می‌شد و همین ایده را برای بعد از خامنه‌ای هم داشتند. اما دسته دیگر که موسوم به نواندیشان دینی در عرصه نظریه‌پردازی سیاسی بودند، کل سیستم جمهوری اسلامی را ناشی از یک سوءفهم نظری می‌دانستند. درباره ولایت فقیه و حکومت اسلامی، یا بهتر است گفته شود جمهوری اسلامی، اینان معتقدند که پسوند اسلامی برای این جمهوری تنها یک صفت برای توصیف جامعه‌ای است که این جمهوری در آن برقرار است، در حالی که بخش اول و معتقدان به ولایت مطلقه فقیه این پسوند را قیدی می‌دانند و معتقدند این پسوند تمام احکام و شیوه حکمرانی و مفاد قانونی را مقید می‌کند به تطبیق با احکام اسلامی که همان قرائت ولایت فقیه‌ی از شیعه اثنا عشری بود. اینان حتی برای جمهوری اسلامی تعریف مردم‌سالاری دینی را تحت همین گزاره‌ی

ادبیات علیه آزادی: چرا میراث ادبی مانع ظهور جمهوری اسلامی نشد؟



"شعر سرودن پس از آشویتس، بربریت است"

کلاسیک ایران نیز صادق است: ادبیاتی که نه پرسش، بلکه توجیه می‌کند؛ تاریخی که نه تحلیل، بلکه اسطوره می‌سازد و شاعری که سرشار از اندرز است، اما تهی از مطالبه‌ی عدالت جمعی.

آدورنو از ما می‌خواهد فرهنگ را نه با تمجید، بلکه با پرسش بخوانیم. در این وضعیت، شاهکارهای ادبی فرهنگ والا تنها در صورتی می‌توانند به میراثی رهایی‌بخش بدل شوند که سنت نقد را درون خود بپرورند - وگرنه همچنان در خدمت تثبیت نظم‌هایی خواهند بود که آزادی را با حکمت، و عدالت را با تسلیم تاخت می‌زنند.

اگر آلمان پس از آشویتس باید سنت فکری را بازبینی کند، ما نیز ناگزیر از بازخوانی انتقادی ادبیاتمان پس از سده‌ها استبداد شاهی و اکنون جمهوری اسلامی هستیم.

در حسرت یک "پادشاه عادل" به گذشته باز می‌گردد. این ادبیات علی‌رغم وجود رگه‌هایی از تلاش‌های فردی برای ترویج مقاومت، نتوانسته است ساختار قدرت را به‌صورت نظام‌مند و تاریخی به نقد بکشد یا به بازاندیشی درباب مشروعیت آن بپردازد. شاعرانش گاه ستم را محکوم کرده‌اند، اما کمتر آن را ریشه‌یابی کرده یا به امکان‌آسازایی واژگونی‌اش اندیشیده‌اند.

واکنش به ظلم، بیش از آن که سیاسی باشد، اخلاقی یا عرفانی بوده است؛ دعوت به صبر و تقوا کرده‌اند، نه سازماندهی اعتراض. با این حال، در لابه‌لای این متون، لحظاتی از بدبینی، شک و رنج زیسته نیز ثبت شده است؛ لحظاتی که می‌توانند بالقوه ظرفیت‌هایی برای نقد فراهم سازند، اما هرگز به گفتمانی پایدار بدل نشدند.

همان‌طور که آدورنو هشدار می‌دهد، فرهنگ، بدون نقد دقیق، خود بدل به ابزاری برای خشونت می‌شود. این سخن، در مورد فرهنگ و ادبیات

مستقیم و چه غیر مستقیم، قدرت نه ساختاری قابل نقد، بلکه ضرورتی الهی یا کیهانی تلقی شده است. شاهنامه، هر چند روایت‌هایی از عدالت و مقاومت دارد، اما در سطح ساختاری، سلطنت را به‌مثابه نظمی ازلی بازتولید می‌کند. برای مثال فردوسی با وجود همدلی با مردم قحطی‌کشده و نیت پسندیده مزدک و نرم‌دلی قباد کیانی، از همدستی مغان و انوشیروان برای به زیر کشیدن تخت شاهی پدر و سرکوب مزدکیان - به اصطلاح امروزی‌نیان، اصلاح‌طلب - چشم پوشیده و مردم را اینچنین در مقابل هرگونه مقاومتی در برابر شاه برحذر می‌دارد:

نگون‌بخت را زنده بر دار کرد
سر مرد بی‌دین نگون‌سار کرد
از آن پس بکشتش به باران تیر
تو گر باهشی راه مزدک مگیر

شاه، پایان همه آزادیهاست و سلطان سایه خداوند بر زمین و مخالفت با او بی دینی و کفر. این است نمونه‌ای از درس‌های اخلاقی معطوف به قدرت شاهنامه، شاهنامه‌ای که شکوه ادبیات فارسی است. در اشعار سعدی، قدرت حکمران، در صورت همراهی با عدل، نه تنها مشروع، بلکه واجب‌الاطاعه تلقی می‌شود. در گلستان، بارها مردم به صبر، تسلیم، و تقوا دعوت می‌شوند، بی‌آن‌که ساختار ظلم به پرسش کشیده شود.

عرفان مولوی، با تأکید بر سلوک درونی و ترک ظاهر، نیز مخاطب را از نقد اجتماعی به تأمل فردی سوق می‌دهد، امری که در نظام نظری سنایی و عطار هم به وضوح مشاهده می‌شود. حتی در دوره معاصر، شهریار شعر فارسی، در ستایش‌نامه‌اش برای حضرت علی، به جای نقد وضع موجود،

ایفا می‌کند: در ظاهر، حامل شکوه و زیبایی، روشنگری و نقد است، اما در عمل، به دلیل جدایی‌اش از زندگی روزمره و مناسبات قدرت، به ابزار تلطیف سلطه بدل می‌شود. در واقع، فرهنگ والا زمانی که خود را بی‌نیاز از نقد اجتماعی بداند، مستعد آن است که به زینت‌المجالس قدرت تبدیل شود. این گونه است که رویکردی یا ایده‌ای فلسفی چون مدینه فاضله افلاطون می‌تواند مشروعیت‌بخش حکومت سلطنتی شده و ایلید و ادیسه، میل به سلطنت را تقدیس کند.

آدورنو در مقاله‌اش نشان می‌دهد که چگونه نقد فرهنگی با ادعای بی‌طرفی می‌تواند در بزنگاه‌های تاریخی به سکوت و همراهی با قدرت بینجامد؛ چرا که بسیاری از تولیدات فرهنگی به جای نقد بنیادهای سلطه، آن را «پالوده» و «خوشایند» می‌سازند.

نگاه او، فرهنگی که خود را جدا از سیاست تصور می‌کند، عملاً خود را در خدمت تداوم نظم موجود قرار می‌دهد. بنابراین، فرهنگ والا نه ذاتاً رهایی‌بخش است و نه لزوماً ستمگر، بلکه جایگاه آن در نسبتش با نقد، تاریخ، و قدرت معنا می‌یابد. در همین راستا، می‌توان پرسید: آیا شاهنامه فردوسی، غزل حافظ، حکمت سعدی، یا عرفان مولوی و عطار، و حتی پیچیدگی‌های فکری بیدل سبک بازگشت، نتوانستند مانع از شکل‌گیری یا تداوم جمهوری اسلامی شوند؟

پاسخ صادقانه به شکلی دردناک، منفی است. این سنت ادبی والا، با همه درخشش زبانش، بر بستری استوار است که مشروعیت را نه از اراده‌ی مردم، بلکه از مفاهیمی چون فره ایزدی، شاه و سلطنت، رعیت، ولایت قضا، مشیت، تجلی و ظهور و امثالهم گرفته است. در این سنت همواره چه



د. بهروز چمن آرا

تئودور آدورنو

آدورنو این جمله تکان‌دهنده را در مقاله‌ی تأثیرگذارش با عنوان نقد فرهنگ و جامعه در سال ۱۹۴۹، اندکی پس از جنگ جهانی دوم نوشته است، اما مراد او نه اشاره به زخمی به بزرگی تاریخ، یعنی هولوکاست و نه یک گزاره ادبی یا نفی زیبایی‌شناختی، بلکه مراد او نقد رادیکال بر "فرهنگی والا" است که با وجود تمام عظمتش، نتوانست از بروز فاشیسم جلوگیری کند. او توضیح می‌دهد که فرهنگ والا در غرب، از کانت تا پتهون از گوته تا واگنر، نه‌تنها ناتوان از مقابله با جنایت‌های مدرن بود، بلکه در بسیاری از موارد، خواسته یا ناخواسته راه را برای فاشیسم و سلطه باز کرده و به زینت گفتمان سلطه بدل شد. فرهنگ والا، در سنت اروپایی به مجموعه‌ای از تولیدات فکری و هنری گفته می‌شود که نماینده عالی‌ترین ارزش‌های زیبایی‌شناختی، فلسفی و اخلاقی جامعه تلقی می‌شوند؛ از کمدی‌الهی دانتو و سمفونی‌های پتهون گرفته تا فلسفه‌ی کانت و ادبیات گوته. آدورنو و همکارش هورکهایمر در دیالکتیک روشنگری به روشنی هشدار می‌دهند که این فرهنگ "والا" اغلب نقشی دوگانه

در تله‌ی تکرار؛ فرار از استبداد دینی به آغوش اقتدارگرایی موروثی

هزار کرمانشانی



سیستماتیک، هزاران جوان ایرانی را قربانی کرده و ستون اصلی بقای خود را بر سپاه تروریستی پاسداران و شبکه‌ی نیروهای نیابتی‌اش بنا نهاده است. نگرانی اساسی امروز، صرفاً تداوم حیات جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه نشانه‌های جدی از این سیکل معیوب و بازگشت همان الگوی فاجعه‌بار تاریخی در بخشی از گفتمان اپوزیسیون است. بار دیگر، گروهی از افراد فرصت‌طلب و فاقد حداقل درک سیاسی و انقلابی، در تلاش‌اند تا با تکیه بر تبلیغات گسترده و فضای رسانه‌ای، جامعه را به پذیرش یک آلترناتیو اقتدارگرا سوق دهند. این‌بار، استبداد نه با زبان دین، بلکه با زبان «نجات»، «وحدت» و «گذار مسالمت‌آمیز» عرضه می‌شود؛ اما در جوهره، همان منطق تمرکز قدرت، حذف صداهای مستقل و نفی اراده‌ی جمعی را بازتولید می‌کند.

برجسته‌سازی چهره‌ای ناکارآمد، سیستماتیک، هزاران جوان ایرانی را قربانی کرده و ستون اصلی بقای خود را بر سپاه تروریستی پاسداران و شبکه‌ی نیروهای نیابتی‌اش بنا نهاده است. نگرانی اساسی امروز، صرفاً تداوم حیات جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه نشانه‌های جدی از این سیکل معیوب و بازگشت همان الگوی فاجعه‌بار تاریخی در بخشی از گفتمان اپوزیسیون است. بار دیگر، گروهی از افراد فرصت‌طلب و فاقد حداقل درک سیاسی و انقلابی، در تلاش‌اند تا با تکیه بر تبلیغات گسترده و فضای رسانه‌ای، جامعه را به پذیرش یک آلترناتیو اقتدارگرا سوق دهند. این‌بار، استبداد نه با زبان دین، بلکه با زبان «نجات»، «وحدت» و «گذار مسالمت‌آمیز» عرضه می‌شود؛ اما در جوهره، همان منطق تمرکز قدرت، حذف صداهای مستقل و نفی اراده‌ی جمعی را بازتولید می‌کند.

تکرار یک خطای تاریخی؛ از استبداد دینی تا اقتدارگرایی موروثی تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ به روشنی نشان داد که چگونه فقدان آگاهی سیاسی، غلبه‌ی احساسات جمعی و نبود نهادهای مستقل دموکراتیک می‌تواند یک جنبش مردمی مشروع را به مسیری کاملاً معکوس سوق دهد.

اسطوره‌سازی از خمینی، ساده‌انگاری‌هایی نظیر «دیدن او در ماه» و رأی دادن به جمهوری اسلامی، نه حاصل یک انتخاب آگاهانه، بلکه نتیجه‌ی فضای هیجانی و عوام‌فریبانه‌ای بود که پیامد آن، شکل‌گیری یکی از سرکوبگرترین نظام‌های سیاسی معاصر شد. رژیم‌ی که طی بیش از چهار دهه، با تکیه بر خشونت سازمان‌یافته، حذف فیزیکی مخالفان و سرکوب

ابزارهای بازتولید استبداد، ایجاد شکاف در صفوف مبارزه‌ی مردمی از طریق برجسب‌زنی سیاسی است. مفاهیمی چون «تجزیه‌طلبی» و «حفظ تمامیت ارضی» طی نزدیک به یک قرن، به‌طور سیستماتیک توسط رژیم‌های شاهنشاهی و سپس جمهوری اسلامی، برای سرکوب مطالبات دموکراتیک، ملی و اجتماعی به‌کار گرفته شده‌اند. تداوم استفاده از این مفاهیم، نه نشانه‌ی دغدغه‌ی ملی، بلکه ابزاری برای حذف مخالفان و مشروعیت‌بخشی به خشونت دولتی است. اگر جامعه‌ی ایران قصد دارد از چرخه‌ی استبداد عبور کند،

نخستین گام، پرهیز آگاهانه از تکرار خطاهای تاریخی است. آزادی و دموکراسی با تغییر چهره‌ها محقق نمی‌شوند، بلکه نیازمند تغییر ساختارها، نهادسازی، پاسخ‌گویی و پذیرش کثر سیاسی و اجتماعی‌اند. هر تلاشی برای تحمیل یک «ناجی» جدید، صرف‌نظر از ظاهر و ادعایش، در نهایت به بازتولید همان چرخه‌ی سرکوب و خشونت منجر خواهد شد. مردم ایران آزادی می‌خواهند، نه استبداد با چهره‌ای نو؛ شهروند می‌خواهند، نه رعیت؛ و آینده‌ی دموکراتیک، نه تکرار تراژدی‌های گذشته.